

حق ملل در تعیین سرنوشت خویش

نقدی به نظریات ح.ک.ک.ا.

م. رازی - آزاد صفحه ۶

«نظم نوین» در کردستان عراق

م. سهرابی صفحه ۱۲

اوضاع کنونی کردستان عراق

رئوف شل صفحه ۱۶

خبرهای کارگری فرانسه

صفحه ۵

خبری درباره کردستان
پناهجویان در هلند
خود را متشکل می‌کنند

مجتبی بنی حنالی صفحه ۱۹

خاطرات انقلاب روسیه (۶)

صفحه ۲۱

مارکسیزم دوران ما (۲)

لئون تروئسکی صفحه ۲۲



معركة انتخابات ریاست جمهوری!

هفتمین انتخابات ریاست جمهوری ده ماه دیگر، تابستان ۱۳۷۶، صورت می‌گیرد. از دیدگاه رژیم و امپریالیزم این انتخابات به مراتب پر اهمیت‌تر و حساس‌تر از سایر انتخابات ریاست جمهوری است. زیرا، با توجه به بحران سیاسی درون هیئت حاکم، نقش «ریاست جمهوری» در نظام سرمایه‌داری ایران، برای پیشبرد سیاست‌های اقتصادی و سیاسی داخلی و ارتباط با شرکت‌های غربی و شرقی، کلیدی و تعیین‌کننده خواهد بود. توفیق باند «راست مدرن» (رفسنجانی)، در تسریع سیاست «تعدیل اقتصادی» و جهت‌گیری به سوی غرب تأثیر می‌گذارد. از سوی دیگر پیروزی باند «راست سنتی» (خامنه‌ای و جامعه روحانیت مبارز)، همین جهت را، اما، با گام‌های کندتر و پیچیده‌تر خواهد پیمود.

از دیدگاه طبقه کارگر و زحمتکشان ایران، این انتخابات نیز همانند سایر انتخابات تنها یک «معركة» است و بس! توفیق هر یک از این جناح‌ها، هیچ تأثیری در وضعیت مشقت‌بار و وخیم آنها نخواهد گذاشت. بحران اقتصادی و سیاسی کماکان ادامه یافته و وضعیت هر روز بدتر و وخیم‌تر خواهد شد. به قول یک کارگر مبارز تفاوت بین توفیق‌گاندید ریاست جمهوری یک جناح در مقابل جناح دیگر اینست که اولی «فلاکت و بدبختی» را برای کارگران همراه می‌آورد و دومی «بدبختی و فلاکت»!

.....بقیه در صفحه ۲

نظری به رُخدادهای اخیر افغانستان

در تاریخ ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶، نیروهای «طالبان»، «کابل»، پایتخت افغانستان، را تحت تصرف خود قرار دادند. یکی از اولین اقدامات آنان دستگیری «محمد نجیب‌الله»، رئیس جمهور سابق افغانستان بود. آنان پس از مثله کردن بدن نجیب‌الله، او را به همراه برادرش تیرباران کرده و بدار کشیده‌اند. اجساد این دو تن مدتها در جلوی کاخ ریاست جمهوری باقی ماند.

این نوع اقدامات ضد انسانی و قرون وسطائی «طالبان»، بخصوص قوانین ارتجاعی آنان در مورد زنان، اذهان عمومی غرب، لیبرالیزم و مطبوعات بورژوائی را به تکان در آورده است.بقیه در صفحه ۳

معرکه «انتخابات» ریاست جمهوری!

●●●●● بقیه از صفحه ۱

معرکه پیش‌انتخابات ریاست جمهوری چند نکته را برجسته می‌کند:

اول، وجود بی‌اعتمادی کامل در میان باندهای موجود نسبت به یکدیگر. چنانچه در گذشته ظاهر سازی‌ای توسط باندها نسبت به یکدیگر انجام می‌گرفت، امروز حملات به طور آشکارتر و مستقیم‌تر صورت می‌گیرند. این کشمکش‌ها در دوره بحرانی انتخابات ریاست جمهوری محققاً عمیق‌تر خواهند شد، زیرا که از دیدگاه باندهای موجود، مقام ریاست جمهوری، تضمین‌کننده قدرت سیاسی است. سیاست‌های دولت نیز به بهترین نحوی می‌تواند با مهر تأیید و تأوریه رئیس جمهور اجرا گردند.

رفسنجانی که خود را به عنوان «رئیس جمهور» وقت فرای این جدل‌های انتخاباتی جلوه می‌دهد، در واقع در مرکز توطئه‌گری علیه مخالفان خود قرار دارد. از یک سو سفر پرجنجال و تبلیغاتی‌ای به کشورهای آفریقایی «کنیا»، «اوگاندا»، «سودان»، «تانزانیا»، «زیمبابوه» و آفریقای جنوبی براه انداخت (اواخر شهریور). با این هدف که خود را از اتهامات مخالفان علیه وی مبنی بر نزدیکی به غرب میرا کرده و نزدیکی خود را با کشورهای «جهان سوم» آفریقایی نشان دهد. و از این طریق تبلیغات انتخاباتی خود را مؤثرتر کند. همچنین وی در مصاحبه اخیر خود با نشریه آلمانی «اشپیگل»، عدم تمایل خود را برای انتخاب ریاست جمهوری برای دوره سوم اعلام کرد!

اما از سوی دیگر، با بسیج طرفداران خود قصد اصلی خود یعنی برگزینی به دوره سوم ریاست جمهوری را به نمایش گذاشته است. در صورت عدم موفقیت در تغییر قانون اساسی و یا اجرای همه‌پرسی، او نزدیکان خود مانند «حسن حبیبی» و «عبدالله نوری» در مقابل ناطق نوری، نامزد «راست سنتی»، را کاندید کرده تا در غیاب او سیاست‌های این باند اعمال گردند. و در صورت شکست این طرح، معامله با باند «چپ» رژیم و توافق با نامزدی «میرحسین موسوی» در دستور کار قرار گرفته است. در ابتدا طرفداران رفسنجانی، زمزمه تغییر قانون اساسی را سر دادند، برای نمونه «سهیل جلودار زاده»، نماینده مجلس چنین استدلال کرد:

«تمدید دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی، مغایر قانون اساسی نیست، چنانچه رهبر انقلاب مصلحت بدانند و مجمع تشخیص مصلحت نیز این مسئله را به تصویب برسانند، دیگر مغایرتی با قانون اساسی دیده نمی‌شود بلکه بخشی از قانون اساسی است که در مواقع خاص اجرا خواهد شد» (به نقل از انقلاب اسلامی، ۲۹ مهر ۷۵).

این طرح با واکنش شدید جناح «راست سنتی» مواجه شد. خامنه‌ای، «رهبر انقلاب»، بلافاصله مخالفت خود را با چنین امری اعلام کرده و سپس سایر «شخصیت‌ها» موضع او را دنبال کردند. در این رابطه «محمد باهنر»، نماینده تهران در مجلس گفت: «رهبر انقلاب نظر خودشان را در مورد آینده شخص دیگری که پست ریاست جمهوری را بر عهده گیرد به صراحت اعلام کرده‌اند و گفته‌اند که در آینده دولت دیگری خواهیم داشت... نه تبلیغات، نه مجلس خبرگان، نه مجلس شورای اسلامی، نه شورای نگهبان و نه ریاست جمهوری، نه هیأت دولت و نه هیچکس دیگری در رابطه با تغییر قانون اساسی هیچ اقدامی نمی‌تواند بکند!» (سلام، ۲۹ شهریور ۱۳۷۵).

در مقابل چنین واکنش‌های شدیدی، باند رفسنجانی به «تدبیر» نوینی دست زد: طرح «همه پرسی» برای تعیین ریاست جمهوری.

در این باره، «سید حسین مرعشی»، نماینده کرمان چنین گفت: «برای تحقق این مسئله نیازی به تغییر قانون اساسی نیست، در خود قانون اساسی پیش‌بینی شده است که در صورت و بنا بر تشخیص مجمع تشخیص مصلحت می‌توان قانون عادی بر خلاف قانون اساسی وضع کرد... تمدید دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی خواست عمومی است و برای اثبات این امر می‌توان به آراء عمومی طی یک همه پرسی رجوع کرد» (کار و کارگر، ۲۶ شهریور ۷۵).

در مقابل این استدلال، «موحدی ساواجی»، نماینده تهران، اعلام کرد که: «اگر مجلس این مسئله (زفراند) را تصویب کند، قطعاً شورای محترم نگهبان آن را رد خواهد کرد... اگر طرفداران دولت آقای رفسنجانی به ترتیب بخواهند قانون اساسی را تغییر بدهند من بعید می‌دانم که آقای رفسنجانی

رأی بیاورد و از این بابت من بسیار نگرانم». (منبع فوق) او ادامه داد که: «اصولاً نامزد شدن کسی که دو دوره رئیس جمهور بوده اگر بخواهد برای دوره سوم هم نامزد شود، خلاف قانون است» (سلام، ۲۶ شهریور ۷۵).

همچنین «عسگر اولادی»، دبیر کل جمعیت مؤتلفه اسلامی اظهار داشت که: «این تصور که شخص دیگری شایستگی احراز پست ریاست جمهوری را ندارد اشتباه است. قانون اساسی چیزی نیست که مانند موم به هر شکلی که بخواهیم در بیاوریم» (به نقل از انقلاب اسلامی، ۲۹ مهر ۷۵).

طرفداران رفسنجانی کوشش کردند که حتی تصمیمات «مجلس خبرگان» در مورد قانون اساسی (اصل ۱۲۰-۱۱۴) را نیز بی‌اعتبار جلوه دهند. به گفته سید «اعطالله مهاجرانی»، معاون حقوق و پارلمانی رئیس جمهور، در جلسه چهل و پنجم خبرگان «آیت‌الله خزعلی و طاهری اصفهانی مخالف اصل ۱۱۴ بوده‌اند و گفته‌اند که این اصل معقول نیست. از ۶۶ نفری که در این جلسه حضور داشته‌اند، ۶ نفرشان رأی مخالف و ۶ نفرشان رأی ممتنع داده‌اند، پس این طور نبوده که همه این را بعنوان یک اصل و بعنوان امر منطقی و قطعی تلقی کنند».

اضافه بر جدل‌های بی‌ربط حول مسئله «قانون اساسی»، اتهام‌زنی‌های باندهای مختلف علیه یکدیگر نقداً آغاز شده است. برای نمونه در مجله «مجلس و پژوهش»، «سید مرتضی نبوی» و «محمد حسین ملایری»، از سردمداران «جامعه روحانیت مبارز»، طرفداران باند رفسنجانی را تلویحاً متهم کرده‌اند که علت اصلی عدم کناری‌گیری رفسنجانی، واهمه از بر ملا شدن «سوء استفاده مالی و سوء مدیریت»‌های توسط طرفداران اوست! و یا وعده وعیدهای دولت همه تو خالی بوده‌اند.

بدیهی است اینگونه اتهام‌زنی‌ها و کشمکش‌ها طی ماه‌های آینده شدیدتر می‌شوند.

دوم، شدت اختلاف‌ها، وجود اختلاف‌های عمیق سیاسی و برنامه‌ای بین «جناح»‌های موجود را نشان نمی‌دهد. اختلاف صرفاً بر سر چگونگی و آهنگ اعمال یک نظام سرمایه‌داری مرتبط به امپریالیسم در ایران است.

کاندیدهای ریاست جمهوری دوره هفتم

* حجت الاسلام علی اکبر ناطق نوری کاندید اصلی «جامعه روحانیت مبارز»، «جمعیت هیئت مولفه»، «جمعیت اسلامی مهندسين» و «جامعه اسلامی اصناف بازار» است. از ابتدای به قدرت رسیدن رژیم نقش های کلیدی داشته است. یکی از مسئولیت های خبری ریاست مجلس است.

طرفداران اصلی او در مجلس، محمد جواد لاریجانی است. در صورت پیروزی ناطق نوری، لاریجانی به دنبال پست وزرات امور خواهد بود. گرچه خامنه ای اختلاف هایی در گذشته با ناطق نوری داشته است، اما در صورت نبود بدیل دیگری از او حمایت خواهد کرد.

* علی اکبر ولایتی کاندید جناح خامنه ای است. طولانی ترین زمان وزرات امور خارجه را در دست داشته است. در طی این دوره همواره تحت نظارت مستقیم «ولی فقیه» عمل کرده است. معمولاً در اختلاف های درونی جناح ها، موضع بی طرف گرفته است. اما در انتخابات دوره پنج مجلس رسماً بر علیه «کارگزاران سازندگی» (رفسنجانی) اعلام موضع کرد.

* حجت الاسلام عبدالله نوری کاندیدای جناح «چپ» که مورد تأیید رفسنجانی نیز قرار دارد.

عبدالله نوری در کابینه رفسنجانی مقام وزرات کشور را پس از برکناری ناطق نوری بدست آورد.

* دکتر حسن حبیبی کاندید جناح رفسنجانی و معاون اول ریاست جمهوری است. در اوایل انقلاب یکی از تدوین کنندگان قانون اساسی بود. از همکاران سابق بنی صدر و قطب زاده بود و در کابینه بازرگان و همچنین موسوی شرکت داشت.

* میر حسین موسوی کاندیدای «مجمع روحانیون مبارز»، «انجمن اسلامی مدرسین دانشگاه ها» و «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» است.

موسوی از مقام نخست وزیری در سال ۱۳۶۸، پس از تغییر قانون اساسی در مورد ریاست جمهوری و نقض نخست وزیر، کنار رفت. در زمان نخست وزیری خود اختلاف هایی با خامنه ای، رئیس جمهور آن دوره، داشت. پس از برکناری از مقام نخست وزیری، به مقام یکی از مشاورین رئیس جمهوری (رفسنجانی) انتخاب شد. اما وی در جلسات کابینه شرکت نکرد و بدین ترتیب مخالفت خود را با سیاست های رفسنجانی تلویحاً اعلام داشت. اما، در صورت عدم انتخاب رفسنجانی و یا نزدیکان سیاسی او، موسوی مورد حمایت رفسنجانی قرار خواهد گرفت و آنها به توافقاتی، در مقابل جناح «راست»، نقذاً رسیده اند.

کلاف سردرگم «قانون اساسی»

* طبق اصل ۱۱۴ تا ۱۲۰ «قانون اساسی» مصوبه «مجلس خبرگان» در تابستان ۱۳۵۹، انتخاب ریاست جمهوری توسط آراء مستقیم اکثریت مردم برای مدت ۴ سال صورت می گیرد. انتخاب رئیس جمهور می تواند برای بار دوم نیز صورت گیرد. رئیس جمهور پس از «ولایت فقیه» عالی ترین مقام در «جمهوری اسلامی» است.

* اصل ۱۲۲ تا ۱۲۹ وظایف رئیس جمهور را طرح می کند. این وظایف در سال ۱۳۶۸ ترمیم شد. قدرت رئیس جمهور افزایش یافت. مقام نخست وزیری لغو گردید و مقام معاون اول رئیس جمهور به جای آن آورده شد.

* بنابر اصل ۸۷ «قانون اساسی» ترمیمی، شخص رئیس جمهور می تواند اعضای کابینه را به مجلس معرفی کرده و رأی اعتماد کسب کند. رئیس جمهور می تواند توسط یک سوم نمایندگان مجلس فراخوانده شود و در مجلس مورد سؤال قرار گیرد. چنانچه پس از پاسخ به سؤال نمایندگان، توسط دو سوم آنها رأی عدم اعتماد بیاورد، مسئله به حضور «رهبر» گزارش داده شده که طبق فصل ۱۰ اصل ۱۱۰، او تصمیم نهایی اتخاذ می کند. «رهبر» می تواند رئیس جمهور را برکنار کند. در این وضعیت، تا انتخاب بعدی ریاست جمهوری، معاون ریاست جمهوری جای وی را می گیرد.

رئیس جمهورهای «جمهوری اسلامی»

* ابوالحسن بنی صدر توسط رأی عدم اعتماد نمایندگان مجلس عزل شد. (۱۳۵۹-۱۳۵۷).

* محمد علی رجایی در انفجار ساختمان نخلت وزیری به هلاکت رسید. دو ماه (تابستان ۱۳۶۰).

* سید علی حسینی خامنه ای دو دوره (۱۳۶۸-۱۳۶۰).

* علی اکبر هاشمی رفسنجانی دو دوره (۱۳۷۶-۱۳۶۸).

برای نمونه، برای مقابله با باند «راست سنتی»، باند «راست مدرن» (رفسنجانی و دارودسته)، ائتلافی با باند «چپ» (مجمع روحانیون مبارز، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان) کرده است! ظاهراً کاندیداتوری میرحسین موسوی که از سوی «مجمع روحانیون مبارز» و «انجمن مدرسین دانشگاه ها» اعلام شده است، در ارتباط با این توافق بوده است (البته خود موسوی هنوز کاندیداتوری خود را نپذیرفته است). اینگونه «ائتلاف ها» بین باندهای رژیم نشان دهنده اینست که هیچ یک از اینها به اصول و برنامه مشخصی پای بند نیستند و تنها مسئله آنها کسب قدرت سیاسی است. وگرنه در کجای دنیا مشاهده شده است که دو جناح هیئت حاکم در عرض چند ماه در انتخابات مجلس در تقابل کامل با یکدیگر قرار گرفته، به ناگهان بدون روشن شدن اختلافات سابق و توافقات فعلی در انتخابات ریاست جمهوری در یک جبهه قرار گیرند!

سوم، وضعیت کنونی نمایانگر وجود بحران عمیق سیاسی در جامعه است. با هر انتخاباتی، تضادهای باندهای مختلف شدت یافته و بحران رژیم عمیق تر می گردد. کارگران و زحمتکشان ایران کوچک ترین علاقه ای به این نمایش های انتخاباتی ندارند. رفتن آنها به پای صندوق های رأی گیری صرفاً از روی اجبار است. کارگران پیشرو بارها قدرت خود را در مقابل این رژیم به آزمایش گذاشته اند. یکی از روش های مؤثر مبارزه آنها در دوره آتی، تحریم انتخابات و تدارک در جهت سازماندهی اعتصاب عمومی سراسری است. اعتصابی که می تواند پایه های ضعیف این رژیم را تکان داده و زمینه لازم را برای سرنگونی آن و تشکیل یک حکومت شورایی فراهم آورد. ■

هینت مسئولین ۱۰ آبان ۱۳۷۵



پتروسیان - سلطانزاده

۴- عامل مهم دیگر لوله نفت و گازی است که آمریکا و عربستان سعودی می‌خواهند از ترکمنستان به پاکستان بکشند. تحقق این پروژه نیاز به آرامش در افغانستان دارد.

اخبار جنبش کارگری در فرانسه

دولت راست‌گرای «شیراک - ژویه» به بهانه سیاست حمایت از استخدام و علیه اخراج کارگران از کارخانه‌ها، میلیون‌ها فرانک به سرمایه‌داران اهداء کرده است. گویی این سرمایه‌داران به اندازه کافی از استثمار کارگران و زحمتکشان سود نمی‌برند. این هوام‌فریبی زمانی آشکار می‌شود که ما شاهد اخراج در بخش‌های دولتی هستیم. دولتی که مدعی مبارزه علیه «بیکارسازی» است خود عامل اصلی بیکاریها است. کارگران و زحمتکشان نیز این اقدامات را بی‌پاسخ نگذاشته‌اند، از جمله می‌توان از مبارزات کارگران و کارکنان اسلحه‌سازی، بانک کردی لیون، آموزش و پرورش، بیمارستانها و غیره نام برد.

* کارخانه پلاستیک اونیوم

در این کارخانه در مقابل افزایش آهنگ کار توسط مدیریت، یک اعتصاب سراسری صورت گرفت. در حین اعتصاب خواسته افزایش دستمزد نیز طرح شد.

کارخانه پلاستیک اونیوم، تولیدکننده وسایل یدکی برای خودروهای رنو، پژو، اوپل است. این شرکت در سال ۱۹۹۶، ۴۵ میلیون فرانک سود داشت. در این کارخانه ۳۱۵ کارگر شاغل هستند، که در شیفت‌های شبانه روزی کار می‌کنند.

در مقابل اعتصاب کارگران، مدیریت، در ابتدا، خواسته‌های کارگران را رد کرد. اما با ادامه اعتصاب، پیشنهاد ۱۵۰۰ فرانک پاداش و ۴۵ دلار بابات ایاب و ذهاب کارگران بلاجبار را می‌پذیرد.

* بانک کردی لیون

در این بانک قرار است تا سال ۱۹۹۸، به بهانه «ورشستگی» بانک، حدود ۵۰۰۰ نفر را اخراج کنند. لازم به ذکر است که سود این بانک طی سال گذشته ۶۷ میلیون فرانک بوده و دولت ۳۹ میلیارد فرانک به آن کمک کرده است!

در این رابطه، چندین تظاهرات صورت گرفته است، از جمله می‌توان از تظاهرات ۱۲ سپتامبر در پاریس یاد کرد.

* کارخانه ریخته‌گری آنژر

در ماه نوامبر مدیریت کارخانه قصد خود را مبنی بر کاهش ۱۵ درصد حقوق ۱۵۰ تن از کارکنان را اعلام کرد. کارگران بلافاصله یک اعتصاب ۱۰ روزه را سازمان دادند و در نتیجه مدیریت عقب‌نشینی کرد. این پیروزی در روحیه و اعتماد بنفس کارگران تأثیر گذاشته، چنانکه این بار کارگران خواهان افزایش عمومی حقوق خود و برابری حقوق زنان و مردان شدند. سندیکای س.ژ.ت. خواسته «برابری حقوق کارگران مرد و زن» را طرح کرد. مدیریت انرا رد کرد. ۲۹ کارگر زن همراه با حمایت سایر مبارزین دفتر ادارت را به اشغال درآوردند (۲۶ سپتامبر). این حرکت با حمایت ۹۸ درصد از کارگران مرد مواجه شد. هاقبت مدیریت عقب‌نشینی کرد و حقوق زنان را از ۵ تا ۱۲ درصد افزایش داد.

نسرین

*****بقیه از صفحه قبل

احمد شاه مسعود که موقعیت خود و نیروهایش را در خطر می‌دید، به سرعت نیروهای خود را از کابل خارج کرده و به پایگاههای اصلی خود در دره «پنج‌شیر» انتقال داد.

سوالی که در این جا مطرح می‌گردد این است که چگونه یک نیروی تندروی مذهبی با ۲۰۰۰ نفر نیروی نظامی، در کمتر از دو سال دو سوم افغانستان را تسخیر کرده است؟

بدون تردید راز رشد گروه طالبان در حمایت دولتهایی که از آنان پشتیبانی می‌کنند، نهفته است. آمریکا خواهان این است که از نفوذ رژیم سرمایه‌داری حاکم بر ایران در آسیای مرکزی کاسته و پاکستان و در تحلیل نهایی نفوذ خود را در این منطقه گسترش دهد.

ولی آمریکا بسیار مودبانه عمل کرده و هیچ شواهد کنکرتی و ردیابی از خود به جا نگذاشته است. کل شواهد موجود، پاکستان را به عنوان عنصر اصلی تشنجات و درگیریهای داخلی افغانستان معرفی می‌کند. (۵)

امپریالیزم آمریکا از یک طرف خود را مدافع «آزادی» و «دموکراسی» در سراسر جهان عنوان کرده و از طرف دیگر، با نظاره وحشگری و اعدامهای عمومی طالبان، به کمکهای خود به این جنبش ادامه می‌دهد. (۶)

از سوی دیگر روسیه نیز توانسته که با دشمن دیرینه‌ای مانند حکومت ربانی اختلافتاش را حل کرده و بدان اسلحه بفروشد. (۷)

ریشه بحرانهای جاری در افغانستان، در رقابت روسیه تزاری و بریتانیا بر سرگسترش هرچه بیشتر مستعمرات آنان در قرن نوزدهم بود. در سال ۱۸۹۳ بریتانیا «خط دوراند» (Durand) را برای جدایی بین هندوستان تحت تصرف خود و افغانستان تعیین کرد. با این کار ملیت پشتون بین دو کشور پاکستان و افغانستان تقسیم شد. مرز شمالی نیز، که بین روسیه و افغانستان است، از سوی روسیه و بریتانیا تعیین شد. برای نمونه به سخنان وزیر امور خارجه بریتانیا در اوائل قرن بیستم توجه کنید:

توکسان و افغانستان و ماورای خزر و ایوان... اینها کلماتی است که برای بسیاری از مردم مفهوم دورافتادگی مطلق را در بردارد یا خاطره تغییرات شگفت‌انگیز و دگرگونیهای شگرف و افسانه‌های خیال‌انگیز. اما اقرار می‌کنم که این کلمات در نظر من به معنی مهره‌های شطرنجی است که با آنها برای تسلط باطن بر دنیا بازی می‌کنند. «جرج کورزن» (۸)

در حال حاضر، جای بریتانیا در افغانستان را امپریالیزم آمریکا و جای تزاریزم، را بوروکراتهای کرملین نشین روسی پر کرده‌اند.

امپریالیزم باعالم کردن جنگ در افغانستان، تنها و تنها در پی منفعت درازمدت خود می‌گردد. آمریکا و سایر کشورهایی امپریالیستی با ایجاد جنگ فرسایشی و بی‌ثمر به نابودی طبقه کارگر و سایر زحمتکشان اقدام کرده‌اند؛ آنان خوب واقف هستند که در فردای «صلح و آرامش» در افغانستان، شروع مبارزه‌ای تازه برای قطع سلطه و نفوذ آنان، بوسیله

طبقه کارگر و زحمتکشان صورت خواهد گرفت.

لذا تنها راه‌حلی که هم‌اکنون در جلوی پای کلیه ملیتهای موجود در افغانستان منجمله: پشتو، تاجیک، هزاری و ازبک و ... قرار می‌گیرد، همانا نابود کردن مرزها تحمیلی و برقراری حکومت شورایی می‌باشد. رژیم‌های بورژوازی سلطنتی، جمهوری، «جمهوری دموکراتیک خلق» و رژیم اسلامی حتی حداقل رفاه اجتماعی و آزادی را برای ملت افغانستان نتوانسته و نم‌توانند تضمین کنند. تنها انقلابی کارگری در کل منطقه آسیای مرکزی است که می‌تواند زحمتکشان افغانستان و سایر کشورهای منطقه را از یوغ سرمایه و فلاکت رها کند. ۳۰ اکتبر ۱۹۹۶ ■



۵- معاون ریاست نیروی هوایی طالبان جبهه خود را رها کرده و به دولت ربانی پیوست، ژوئیه ۱۹۹۶، او طی مصاحبه‌ای اعتراف کرد که دولت پاکستان به عملیات هوایی طالبان کمک و حمایت کرده‌است.

۶- وزارت امورخارجه آمریکا اعتراف می‌کند که "یکی دو سالی است که کمابیش با طالبان رابطه" داشته است. و حاضر است که به زودی ملاقاتی با آنان داشته باشد.

۷- بعد از فروپاشی شوروی، بوروکراسی حاکم، به علت یک سری اختلافات ظاهراً حاد، شروع به تقویت و حمایت نیروهای دست‌نشانده درگیر در جنگ افغانستان نمود؛ تا بدین وسیله، دولت مرکزی را تحت فشار بیشتری قرار داده و اسلحه بیشتری بفروشد. از جمله گروههایی که بوسیله روسیه مورد حمایت مستقیم قرار گرفتند، می‌توان به «طرفداران فرقه اسماعیلیه» اشاره کرد. این فرقه با تحریک «جنبش ملی - اسلامی» به رهبری ژنرال دوستم و حمایت نظامی روسیه و تاجیکستان جنگهایی را علیه دولت ربانی به راه انداختند. آنان در جنگ با دولت مرکزی شکست خورده و پایگاههای اصلی‌اشان در «شغان» در استان «بدخشان» به دست دولت ربانی در آمد.

۸- برگرفته شده از کتاب روس و انگلیس در ایران ۱۹۱۴-۱۸۶۴، نوشته دکتر فیروز کاظم‌زاده

مسئله حق ملل در تعیین سرنوشت خویش

نقدی بر نظریات نوین «حزب کمونیست کارگری ایران»

م. رازی - آزاد

«حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» نه فقط یک اصل قابل تعمیم کمونیستی نیست، نه فقط لزوماً آزادیخواهانه نیست، بلکه به معنی دقیق کلمه خرافی و غیرقابل فهم است.^(۱) «انترناسیونال»

یکی دیگر از «نوآوری»های اخیر «حزب کمونیست کارگری»، زیر سؤال بردن شعار «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» است. به اعتقاد نظریه پرداز «حزب کمونیست کارگری ایران» این فرمول، که در گذشته در «برنامه» این حزب گنجانده شده بود، نمی تواند «با این شکل... در برنامه حزب کمونیست کارگری جای بگیرد». چرا؟

زیرا که، «کشور جدید میتواند ارتجاعی تر، نابرابرتر، سرکوبگر و مردم آن میتوانند بیحقوق تر و مستاصل تر از قبل از آب در بیاید».

همچنین، در قیاس به «دوران لنین... دوران ما دوران کاملاً متفاوتی است» و «روشی که ما دامنه شمول این فرمول را تعریف میکنیم با روش مارکس و لنین هر دو تفاوت دارد».

تا قبل از فروپاشی بلوک شرق هیچ روند فراگیر و یا تعیین کننده ملت سازی در سطح جهانی و یا در مقیاس منطقه ای در جریان نبود... بر خلاف دوران مارکس و لنین، ملت سازی امروز... ربطی به جلو رفتن مادی تاریخ در هیچ جهت مثبتی ندارند. نوک تیز این ناسیونالیسم مستقیماً علیه کارگر و کمونیسم و حتی رفرم و لیبرالیسم است. تکرار ساده فرمول لنین در قبال استقلال مستعمرات... جواب امروز نیست».

مسئله حق تعیین سرنوشت بعنوان یک اصل کمونیستی از یکسو و قبول مشروط آن بعنوان یک اجبار تاکتیکی تحت شرایط معین، این بنظر من نقطه عزیمت یک موضع اصولی کمونیستی است. «در مورد ایران بطور مشخص، مساله کرد یک مسئله مفتوح و مطرح است. مسله لر یا مساله آذری یا هر هویت ملی دیگری که میتواند در این یا آن مقطع علم بشود، امروز در سطح مساله کرد در ایران یا منطقه مطرح نیست. ما فرمولی مبنی بر حق «ملل» در کشور «کثیرالملله» ایران در «تعیین سرنوشت خویش»، نداریم. شعار روشنی در قبال مساله کرد داریم: برسمیت شناسی حق جدایی مردم کردستان و تشکیل دولت مستقل».

بنابراین، به اعتقاد نظریه پرداز «حزب»:

۱- شعار «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش»، باید از برنامه کمونیست ها حذف شود. زیرا که ممکن است دولت مستقل آتی ارتجاعی تر از دولت قبلی از آب در بیاید.

۲- وضعیت جهانی با دوران لنین تغییر کرده و چنین شعاری، مگر در موارد استثنایی به عنوان یک «اجبار تاکتیکی» و یا «عقب نشینی»، کارآیی خود را از دست داده است.

۳- در ایران این «اجبار تاکتیکی» تنها در مورد مردم کرد صادق است. آنها «حق» تشکیل دولت مستقل خود را دارند و سایرین فاقد این حق هستند.

دمکراسی یک اصل کمونیستی

«حق ملل در تعیین سرنوشت خویش»، بر خلاف اعتقاد نظریه پرداز «حزب»، یک حق دمکراتیک است. مانند حق بیان، مطبوعات، تجمع، تشکیلات، سقط جنین و غیره. متمایز کردن «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» با سایر حقوق دمکراتیک توسط او، صرفاً یک اشتباه نیست که برخوردی است آگاهانه برای مخدوش کردن حق ملل ستمدیده.

زمانی که کمونیست ها از «حق بیان» صحبت بعین می آورند، منظور حق بیان برای همه است (و نه صرفاً برای طرفداران دمکراسی). وقتی که ما دفاع از «حق سقط جنین» برای زنان را تبلیغ می کنیم، منظورمان دفاع از این حق برای کلیه زنان است (حتی یک زن حزب الله ای). وقتی که ما از «حق مطبوعات» صحبت می کنیم، منظورمان حق نگارش برای کلیه نویسندگان است (حتی نویسندگان بورژوا). زمانی که ما خواهان لغو «حکم اعدام» هستیم، این به مفهوم لغو حکم اعدام برای همه است (حتی آدم گشاهان).

دفاع از حق دمکراتیک مشروط به این یا آن عامل اصولی یا غیر اصولی نمی تواند باشد. وگرنه استثنائات می توانند خود به تدریج «اصل» را مورد سؤال قرار دهند.

به همین ترتیب زمانی که «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» طرح می گردد، مسئله را نمی توان به ماهیت دولتی که ملت خاصی خواهان انتخاب آن

است، مربوط کرد. اینکه دولت مستقل مثلاً خلق کرد، یک دولت بورژوازی است،^(۲) مربوط به کسی غیر خود آن ملت نیست. کمونیست ها باید از این «حق دمکراتیک» (مانند هر حق دمکراتیک دیگر) دفاع کرده، و نه برای ملل ستمدیده تعیین تکلیف کنند. مبارزه برای تشکیل یک حکومت کارگری بسجای یک دولت بورژوازی، از وظایف کمونیست های آن ملل ستمدیده است.

اما، نظریه پرداز اعلام می دارد که این فرمول نه یک «حق» است و نه یک «حق دمکراتیک»، بلکه تنها یک «تاکتیک اجباری» و یا «عقب نشینی» است، زیرا که لنین این حق را به «حق طلاق» تشبیه کرده است. یعنی حقی که کمونیست ها آنرا تبلیغ و توصیه نکرده، اما در صورت بروز از آن دفاع می کنند.

نخست اینکه، حق طلاق نیز مانند سایر حقوق یک حق دمکراتیک است. اینکه تا چه حدی مورد توصیه یا عدم توصیه کمونیست ها قرار گیرد، بستگی به وضعیت مشخص دارد. برای نمونه چنانچه زنی مورد ضرب و شتم روزانه شوهرش قرار بگیرد، وظیفه یک شخص ثالث بی فرض اینست که مسئله «طلاق» را، حتی اگر از طرف زن طرح نشده باشد، تبلیغ و توصیه کند. همانطور اگر کردها در عراق و یا ایران مورد حمله نظامی روزانه رژیم های ارتجاعی عراق و ایران قرار گیرند، نقش کمونیست ها نه تنها تبلیغ، که مبارزه برای حق جدایی تا سر حد تشکیل یک دولت مستقل برای مردم کرد است - حتی اگر رهبری این جنبش ها

۱- «ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری»، نوشته «منصور حکمت»، انترناسیونال، شماره ۱۶، آذر ۱۳۷۳. سایر نقل قول ها از شماره های ۱۲، ۱۱ و ۱۳ انترناسیونال است.

۲- نظریه پرداز می گوید که دولت آتی ملل ستمدیده ممکن است «بدتر» از رژیم حاکم باشد. آیا دولتی «بدتر» از دولت عراق، یا ایران و یا اسرائیل در تاریخ مشاهده شده است؟ حتی یک رژیم ناسیونال بورژوا نمی تواند مرتجع تر از این رژیم ها باشد. البته در موردی استثنایی لنین با طرح دولت ویژه ای (دولت یهود) مخالفت کرد. اما، از این موضع نمی توان اصل ابدی ساخت.

«ارتجاعی تر، نابرابر تر... از قبل از آب در بیاید!»
عکس اینسهم صادق است. اگر در یک جامعه بورژوازی حق بیان، که یک حق دمکراتیک است، رعایت شود، کمونیست‌ها نیازی به تبلیغ آن شعار را نخواهند داشت. اما، عدم تبلیغ یک حق دمکراتیک به این مفهوم نباید قلمداد شود که این حق دیگر «کهنه» شده باید از برنامه کمونیست‌ها حذف گردد. کلیه حقوق دمکراتیک زمانی از برنامه کمونیست‌ها حذف می‌گردد که «دمکراسی کارگری» در جامعه غالب شده باشد، یعنی انقلاب سوسیالیستی به رهبری طبقه کارگر در سطح جهانی به پیروزی رسیده باشد و ساختن سوسیالیزم آغاز شده باشد. تحت سلطه بورژوازی هر لحظه امکان بازپس گرفتن تک تک حقوق دمکراتیک وجود داشته و خواهد داشت، حتی در پیشرفته‌ترین کشورهای غربی.

«حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» نیز از این قاعده عمومی مستثنی نیست. این شعار نه تنها یک حق دمکراتیک (به مفهوم عام کلمه) که، در وضعیت کنونی منطقه، بخش مهمی از برنامه انتقالی کمونیست‌هاست. این یک مطالبه انتقالی است به این علت که رژیم‌های سرمایه‌داری ضدانقلابی منطقه (مانند ایران، عراق، ترکیه و سوریه) با تحقق این مطالبه خود را در معرض سرنوشتی کامل قرار داده و هرگز به چنین خواستی تن نمی‌دهند. از این زاویه جایگاه این شعار در برنامه کمونیست‌ها است. اضافه بر اینها ستم ملی ریشه طبقاتی دارد و این مطالبه در محور مبارزه طبقاتی نیز قرار دارد.

نظریات لنین و تز «اجبار تاکتیکی»

نظریه پرداز کوشش کرده است که، هم نظریه نوین خود را در انطباق «کامل» با «متد» بحث‌های لنین جلوه دهد، و هم به علت ظاهراً «تفاوت» دوران، بحث‌های متفاوت و نوینی ارائه دهد. او صرفاً از بخشی از موضع لنین برای طرح تز انحرافی «اجبار تاکتیکی» و یا «عقب نشینی»، استفاده (یا بهتر است بگوییم سوء استفاده) کرده است.

از دیدگاه لنین حق ملل مستمدیده در تعیین سرنوشت خویش، حقی است پایمال نشدنی و دفاع از آن وظیفه تاریخی حزب انقلابی طبقه کارگر برای یک دوران طولانی - تا تحقق دمکراسی کارگری و ساختن نهایی سوسیالیزم - است. در نتیجه این بحث پر اهمیت در سال‌های ۱۹۰۳، ۱۹۱۳، ۱۹۱۴ و ۱۹۱۶ بطور پیگیر توسط لنین علیه مخالفان صورت گرفت.^(۳)

جنبه‌ای از بحث لنین که مورد استفاده

نظریه پرداز قرار گرفته اینست که دفاع کمونیست‌ها از حق ملت مستمدیده به معنای تبلیغ جدایی و استقلال هر ملتی نیست. لنین نوشت که: «باید به صراحت گفت آری ما هوادار جدا شدن فلان ملت معین هستیم نه طرفدار حق جدا شدن همه و هر گونه ملیتی». از همین یک جمله نظریه پرداز تز «اجبار تاکتیکی» را استنتاج کرده است. به سخن دیگر، به زعم ایشان دیدگاه لنین در مورد «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» صرفاً یک «تاکتیک» و آنهم یک «اجبار تاکتیکی» برای مبارزه با ناسیونالیزم ملت مستمدیده است. و همین تاکتیک نیز امروز دیگر در همه جا کارایی نداشته، پس باید از برنامه کمونیست‌ها حذف گردد! چنین تفسیری از نظریات لنین با انگیزه واقعی او مغایرت دارد.

اول، یک نکته اساسی را نظریه پرداز در مورد بحث‌های لنین نادیده می‌گیرد و آنهم نقش همبستگی و اتحاد پرولتاریا ملت ستمگر و کارگران و دهقانان ملت مستمدیده، در ارتباط با طرح این شعار، است. از دیدگاه لنین مبارزه پیشروان انقلابی بر سر حق ملت مستمدیده بیش از هر چیز بسیج کارگری ملت ستمگر را ایجاب می‌کند. همزمان با طرح چنین شعاری کارگران ملت ستمگر باید بیاموزند که پیروزی ملت مستمدیده پیروزی خود آنهاست. آنان آنچه را که کارل مارکس به کارگران انگلستان در مورد آزادی مردم ایرلند گفت در سرلوحه کار خود قرار می‌دهند: «تا ایرلند در زنجیر است، کارگران انگلستان آزاد نخواهند شد!»

در نتیجه مبارزه برای «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش»، یک تاکتیک موقت صرف برای افشای ناسیونالیزم نیست که یک استراتژی مؤثر برای مبارزات ضد سرمایه‌داری کارگران ملل ستمگر علیه دولت خود آنها نیز هست.

ضمن اینکه، کمونیست‌ها برای تحقق این شعار باید مبارزه راسخی با کلیه توهّمات شوونیستی و افراطی گرایش‌های بورژوا و خرده‌بورژوا تحت عنوان «تجزیه طلبی»، را به پیش برند.

دوم، بر خلاف برداشته نظریه پرداز، بحث‌های لنین در مورد این شعار، موقتی و لحظه‌ای و یا برای دوره معینی نبوده است. بلشویک‌ها تحقق این شعار را نه تنها برای دوره مابقی از سرنوشتی تزار، که برای دوره انقلاب سوسیالیستی و حتی پس از آن طرح‌ریزی کرده بودند، زیرا که این فرمول را یک «اصل» و «استراتژی» می‌پنداشتند و نه یک «اجبار تاکتیکی» و «عقب نشینی». خود انقلاب روسیه در گروی مبارزه برای حق ملل بر تعیین سرنوشت خود بود. اتحاد ملت‌های تحت ستم با پرولتاریای روسیه تنها راه سرنوشتی تزار و برقراری حکومت کارگری بود، و این عملی نبود مگر با به رسمیت شناختن حق دمکراتیک ملیت‌های تحت ستم.

لنین در مورد این فرمول و انقلاب سوسیالیستی می‌گوید:

«سوسیالیزم پیروزمند بایستی ضرورتاً دمکراسی کامل را برقرار کند. در نتیجه، نه تنها باید مساوات کامل ملل را تحقق دهد، بلکه باید حق ملل مستمدیده را در تعیین سرنوشت خویش، یعنی حق جدایی کامل و آزاد سیاسی آنها، را به رسمیت بشناسد».

«انقلاب سوسیالیستی شاید تنها با شعله‌ور شدن اعتصاب‌های اعظم، تظاهرات خیابانی، قیام نظامی... آغاز نشود... (آن همچنین) می‌تواند در ارتباط با رفوادم پیرامون جدایی ملل مستمدیده آغاز شود».

سؤال ما از نظریه پرداز این است که کجای این نقل قول‌ها حکایت از اجباری و موقتی بودن طرح این فرمول را می‌دهد؟ بحث لنین در اینجا مربوط به دوره تزار نیست، که تأکید وی بر سر چگونگی تکامل انقلاب سوسیالیستی در روسیه است. لنین انقلاب سوسیالیستی را مرتبط به حق ملل در تعیین سرنوشت خویش می‌کند.

او از این هم فراتر می‌رود (مطلبی که نظریه پرداز یا آنرا نادیده گرفته و یا به آن توجه نکرده است). لنین در مقابل سوسیال دمکرات‌های لهستانی که لزوم «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» را، پس از انقلاب سوسیالیستی نفی می‌کردند، اظهار کرد که:

«ما قویاً تأکید کرده‌ایم که عدم پذیرش اجرای تعیین سرنوشت برای ملل تحت نظام سوسیالیستی، خیانتی است به سوسیالیزم...»

این درست است که تحت سلطه سرمایه‌داری الغای ستم ملی (یا هر گونه ستم سیاسی) غیر ممکن است. زیرا تحقق این امر (لغو الغای طبقات، یعنی معرفی سوسیالیزم، را طلب می‌کند. اما، سوسیالیزم گرچه متکی به اقتصاد است، نمی‌تواند صرفاً به اقتصاد (خاص) تقلیل یابد. تولید سوسیالیستی به مثابه اساس بنیادین، برای الغای ستم ملی ضروری است. اما، این اساس بنیادین باید همراه با یک دولت سازمان یافته دمکراتیک تحقق یابد؛ با یک ارتش دمکراتیک. پرولتاریا، با انتقال نظام

۳- رجوع شود به «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش»، ۱۹۱۴، منتخب آثار به زبان انگلیسی، جلد ۲۰، ص ۳۹۲ و یا آثار منتخبه، ترجمه فارسی، چاپ مسکو، ص ۳۶۷. تره‌ای «انقلاب سوسیالیستی و حق ملل در تعیین سرنوشت»، فوریه ۱۹۱۶، جلد ۲۲، ص ۱۴۳.

بحث در باره «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» - جمع‌بندی، ژوئیه ۱۹۱۶، جلد ۲۲، ص ۳۲۰. نقل قول‌ها در این نوشته از این مقالات آورده شده‌اند.

سرمایه‌داری به نظام سوسیالیستی امکان الغای ستم ملی را ایجاد می‌کند. این امکان «فقط» - «فقط» زمانی به واقعیت تبدیل می‌شود که دموکراسی کامل در تمام سطوح، که شامل برکناری مرزهای دولتی نیز هست، بوجود آید. این امر با «رضایت» مردم که شامل آزادی کامل جدایی می‌شود، باید انجام گیرد. این به نوبه خود زمینه برای لغو عملی حتی کوچکترین اصطکاک‌های ملی و بی‌اعتمادی‌های جزئی ملی، را فراهم می‌آورد. این امر همچنین، به تجمع و وحدت ملل که همراه با اضمحلال تدریجی دولت، کامل می‌شود، سرعت می‌بخشد. این تئوری مارکسیستی است، تئوری‌ای که دوستان لهستانی به اشتباه از آن فاصله گرفته‌اند.^۴

در نتیجه، لنین مسئله «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» را «فقط» و «فقط»! زمانی تحقق یافته می‌داند که دموکراسی کامل در تمام سطوح بوجود آمده باشد. تا آن زمان این مسئله کماکان باقی است و در برنامه کمونیست‌های راستین باید وجود داشته باشد.

اما، نظریه‌پرداز «حزب» نه تنها درک صحیحی از مفهوم این فرمول ندارد که مجبور شده برای اثبات نظریات اشتباه خود، نظریات لنین را نیز تحریف کند. البته ساده‌ترین (و صادقانه‌ترین) روش این می‌بود که نظریه‌پرداز بجای اصرار بر سر اینکه «متد» وی در «سنت» نظریات لنین است، اعلام کند که از بنیاد مخالف نظریات لنین است، زیرا که هیچ وجه اشتراکی بین ادعاهای نظریه‌پرداز با مواضع لنین وجود ندارد. بدین ترتیب محبوبیتی بیشتری نیز در میان طیف «سفید» پیدا می‌کرد!

تغییر وضعیت جهانی نیز ربط مستقیمی به تحقق این فرمول ندارد. به قول لنین تنها زمانی این فرمول اهمیت خود را از دست می‌دهد که نه تنها انقلاب سوسیالیستی که ساختن جامعه سوسیالیستی آغاز شده باشد و دولت شروع به «اضمحلال تدریجی» کرده باشد. محققاً فروپاشی شوروی و جنگ‌های قومی و ملی در «بوسنی» و «چچن» لزوم حذف این فرمول از برنامه کمونیست‌ها و عدم ضرورت دفاع از آن را ایجاب نمی‌کند. این فرمول از این زاویه نیز جایش در برنامه کمونیست‌ها است.

ملیت‌های تحت ستم در ایران

موضع نظریه‌پرداز در مورد ایران اینست که: "مساله کرد یک مسئله مفتوح و مطرح است. مساله لر^(۴) یا مساله آذری یا هر هویت ملی دیگری که میتواند در این یا آن مقطع علم^(۵) بشود، امروز در سطح مساله کرد در ایران یا منطقه مطرح نیست. ما

فرمولی مبنی بر حق «ملل» در کشور «کثیرالمله» ایران در «تعیین سرنوشت خویش»، نداریم.^۵ اول، در کشور «کثیرالمله» ایران ملل مختلف با فرهنگ و تاریخ و زبان مشترک وجود دارند که حق دمکراتیک آنها توسط کمونیست‌های راستین باید برسمیت شناخته شود. اینکه «حزب» فرمولی برای این ملل ندارد، مربوط به ارزیابی غیر واقعی آن از وضعیت ایران است و نه طرح نبودن مسئله.

دوم، برخلاف اعتقاد نظریه‌پرداز، تجربه انقلاب اخیر نشان داد که این جنبش‌ها در «این یا آن» مقطع «علم» نمی‌شوند، بلکه حرکت‌های مترقی مشخصی هستند که در ارتباط با مبارزه برای دموکراسی در ایران در دوره انقلاب وارد صحنه مبارزاتی می‌شوند - حتی چنانچه سابقه و تجربه مبارزاتی‌ای در گذشته از خود نشان نداده باشند.

برای نمونه اعراب جنوب ایران که تحت سلطه نظام شاهنشاهی مورد سرکوبی شدید ملی و فرهنگی قرار داشتند، در هفته‌های نخست انقلاب در شهرهای خرمشهر، اهواز، آبادان، سوسنگرد، شادگان، شوش و غیره دست به تظاهرات زده و خواهان برسمیت شناخته شدن حقوق خود شدند. مطالبات آنها از قرار زیر بود:

"برسمیت شناختن زبان عربی بعنوان زبان اول برای هموطنان عرب زبان ایران و آموزش آن در کلیه مراحل تحصیلی، آزادی بیان و نشر کتاب و روزنامه عربی، مشارکت در مجلس مؤسسان، تشکیل مجلس عربی در خوزستان برای تصویب قوانین محلی..." (اطلاعات، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷).

همچنین در اوایل انقلاب، مردم ترکمن در شهرها و قصبات مختلف دست به تظاهرات، اعتصاب‌ها و راهپیمایی‌های متعددی زدند. از اولین قدم ترکمن‌ها تغییر نام «بندرشاه» به «بندر ترکمن» بود. و در طی انقلاب مبارزات ملموسی علیه رژیم ایران سازمان دادند.

مردم عرب و ترکمن، برخلاف مردم کرد مبارزه چشمگیری در دوره شاه نداشتند، زیرا که آنها به شدیدترین وجهی سرکوب شده بودند. اما در آغاز انقلاب هزارها نفر از آنان بر مطالبات مشخص در دفاع از حقوق دمکراتیک‌شان حول مسئله ملی دست به مبارزه زدند.

سؤال ما از نظریه‌پرداز اینست که چنانچه در انقلاب آتی نیز اعراب، ترکمن‌ها، ترک‌ها و بلوچ‌ها خواهان حق دمکراتیک خود از جمله تشکیل مجلس و یا تشکیل دولت مستقل شوند، موضع او چه خواهد بود؟ دو راه بیشتر وجود ندارد: یا سرکوب آنان تحت عنوان «تجزیه‌طلبان»، همانند موضع ارتجاعی راستگرایان، و یا دفاع و مبارزه برای کسب حقوق آنان و پیوند این ملل تحت ستم با کارگران ایران. راه سومی وجود ندارد. سکوت در مقابل این وقایع محتمل به مفهوم تأیید سرکوب

آنان است.

آیا چنانچه «کمونیسم کارگری» در حکومت قرار گیرد، حق این ملل را در تعیین سرنوشت خویش به رسمیت خواهد شناخت یا خیر؟ چنانچه پاسخ مثبت باشد، «حزب» موظف است این «بند» را از هم اکنون در سرنوچه برنامه خود جای دهد. اگر پاسخ منفی است، ملل تحت ستم (و همچنین هر انقلابی) وجه تمایزی بین مواضع سلطنت‌طلبان و آنان قابل نخواهند بود.

موضع کمونیست‌ها راستین اینست که این شعار برای تمام ملل ایران که خواهان تعیین سرنوشت خویش (تا سر حد جدایی و تشکیل دولت مستقل) هستند، نه تنها باید در سرنوچه برنامه آنها قرار گیرد، که مبارزه جدی برای تحقق آن انجام گیرد. تنها از طریق دفاع پیگیر از این حق دمکراتیک است که راه برای وحدت زحمتکشان و کارگران ایران در راستای سرنوشتی واحد و رژیم سرمایه‌داری هموار می‌شود. تئوری «نوبن» نظریه‌پرداز «حزب»، تفرقه و شکست انقلاب آتی ایران را تضمین کرده و تنها بدر رضایت خاطر سلطنت‌طلبان و گرایش‌های راستگرا می‌خورد و بس!

مسئله ملی در کردستان

ظاهراً نظریه‌پرداز «حزب» تنها با حق ملت^(۶)

۴- تا آنجایی که ما اطلاع داریم رُها خود را کُرد دانسته و بعنوان یک ملت جداگانه خود را نمی‌شناسند.

۵- این لحن از طرح مسئله ملی نه تنها غیر واقعی است بلکه توهین آمیز نسبت به سایر ملل ستمدیده است غیر فارس است.

۶- البته با رد «لیست استالین»! (زبان، سرزمین، حیات اقتصادی، سیما و قالب روانی و فرهنگ مشترک)، کوشش کرده است با لحنی توهین آمیز مسئله ملی را همانند مسئله نامشخصی نظیر «خدا» یا «سیمرغ» وانمود کند! او معتقد است که تاریخ پیدایش ملل "تاریخ اترنایسوالیسم" است! (یک تعریف بسیار گنگ‌تر و نامشخص‌تر از «لیست استالین»!) نظریه‌پرداز هیچگاه نمی‌تواند اشتراک «احساسی» (بقول کائوتسکی) یک ملت که بیش از سایر نکات (زبان، فرهنگ، سرزمین و غیره) وجه اشتراک آن مردم را تشکیل می‌دهد، درک کند. از این زاویه هرگز به درک کامل مسئله ملی قابل نخواهد آمد. در ضمن پرسیدنی است که چرا او با حق تعیین (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

کارگران سلیمانیه توسط پلیس ترکیه بقتل رسیدند!

طبق اخبار رسیده از کردستان عراق، در اواخر اکتبر ۳۷ نفر از کارگران سلیمانیه که از طریق ایران قصد رفتن به ترکیه را داشتند، توسط مأمورین مرزی ترکیه دستگیر و پس از شکنجه کشته شده و اجساد آنان قطعه قطعه گردیده و برای خانواده‌های آنان فرستاده شده است. در حال حاضر از جزئیات این اقدام دولت ترکیه اطلاع بیشتری نیست. ما این عمل وحشیانه را شدیداً محکوم می‌کنیم!

تجربه قیام توده‌ای ۱۹۹۱ در کردستان عراق و تشکیل جنبش شورایی در کارخانه‌ها و مناطق مختلف کردستان،^(۷) مستقل از رهبران ناسیونالیست بورژوا سنتی جنبش، درس مهمی است در اثبات فراهم بودن وضعیت عینی برای انقلاب کارگری سوسیالیستی در منطقه.

البته در مورد این واقعه مهم تاریخی، یکی دیگر از نظریه‌پردازان «حزب» در آن زمان این قیام توده‌ای که منجر به تشکیل شوراها شد، را یک «شورش» تحت کنترل ناسیونالیست‌ها نامید.^(۸)

امروز، ظهور یک گرایش کارگری کمونیستی علیه نه تنها دولت‌های سرمایه‌داری بلکه در درون رهبری بورژوازی و خرده‌بورژوازی گرد، در درون جنبش گرد مشاهده می‌شود. این گرایش تنها می‌تواند با برقراری انقلاب کارگری سوسیالیستی و حکومت شورایی، در ارتباط و همبستگی با کارگران ملل ستمگر منطقه، در راستای تشکیل فدراسیون سوسیالیستی در خاورمیانه، به پیروزی نهایی برسد. ■ ۲۰ اکتبر ۱۹۹۶

م. رازی - اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران
آزاد - کارگران انترناسیونالیست (کردستان)

«گاور باغی»

صدای کمونیست‌های انترناسیونالیست

انتشار یافت

این نشریه به زبان گردی است، و نظریات جنبش کارگری سوسیالیستی علیه بورژوازی و ناسیونالیسم گرد، سوسیال دموکراسی، استالینیزم و مائوئیسم را نمایندگی می‌کند. کمونیست‌های انترناسیونالیست خواهان انقلاب سوسیالیستی جهانی و فدراسیون سوسیالیستی در خاورمیانه‌اند.

گاور باغی



Gawrbaghy

ده‌نگی کومونیست نه‌فتره‌ناسیونالیست‌کانه

با نشانی زیر تماس بگیرید:

Gaetan Kayitare, Luisen str., 8

52070 Aachen, Germany

Fax: (49) 241-508685

گرد در تعیین سرنوشت در خویش توافق دارد. علت این موضع‌گیری را ایشان روشن نکرده است. بهتر بود که وجه تمایز کیفی بین ملت گرد با سایر ملل ایران توضیح داده می‌شد. ما با حق ملت گرد (مانند سایر ملل) در تعیین سرنوشت خود تا سرحد جدایی و تشکیل یک دولت مستقل موافقیم. برای توضیح این موضع بررسی کوتاهی باید انجام گیرد.

پس از پایان جنگ امپریالیستی ۱۸-۱۹۱۴ نیروهای امپریالیستی، کنفرانس «ورسای» را تشکیل دادند. کنفرانسی که لنین آنرا «تجمع دزدها برای تقسیم اموال غارت شده» نامید. سیاست اصلی امپریالیسم پس از جنگ، انزوای اتحاد شوروی و سرکوب حرکت‌های انقلاب جهانی که پس از جنگ شدت می‌گرفت، بود. کنفرانس «سه‌ور» در اوت ۱۹۲۰ با چنین چشم‌اندازی تشکیل شد. در این کنفرانس علیرغم وعده امپریالیست‌ها مبنی بر به رسمیت شناختن استقلال کردستان، زمینه تقسیم ملت کرد به واحدهای جداگانه فراهم آمد. علاوه بر کشورهای امپریالیستی نظیر انگلستان، ایالات متحده آمریکا، فرانسه، ایتالیا، تعدادی از نیروهای کوچک و یک هیئت نمایندگی گرد به عنوان ناظر در این کنفرانس شرکت کردند. به علت وجود رهبری غیر پرولتری ناسیونالیستی «کمیته استقلال کردستان» و مهم‌ترین نیروی این کمیته «جمعیت تعالی کردستان» به رهبری «ملا سعید» و به سرانجام نرساندن خواست مرکزی ملت کرد در یافتن استقلال سیاسی، کردستان عملاً میان پنج کشور، ایران، ترکیه، عراق، سوریه و جمهوری ارمنستان شوروی تقسیم شد.

از همان ابتدا، مبارزه ملت کرد در راستای مبارزه برای حق تعیین خود در تمام مناطق آغاز شد. مرکز این مبارزات، اما، از یک کشور به کشور دیگر تغییر کرد. میان سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۸ مرکز مبارزه در کردستان ترکیه بود. در سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۳ کردستان عراق به پا خواست. پس از آن، مرکز مبارزه به کردستان ایران منتقل شد و تا شکست جمهوری مهاباد ادامه یافت. باز در فاصله سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۵ مبارزات در کردستان عراق شدت گرفتند و سپس در طی انقلاب ایران، کانون مبارزات کردها به ایران منتقل شد و طی چند سال گذشته مبارزات در عراق و ترکیه متمرکز شده است.

طی این دوره، به ویژه در انقلاب اخیر ایران، پویایی ضد سرمایه‌داری بطور آشکار مشاهده شده است. به سخن دیگر با وجود رهبری بورژوا و خرده‌بورژوازی ملت گرد، که جنبش را به شکست‌های پی در پی کشانده است، مبارزات آن ملت بر علیه نظام سرمایه‌داری و دولت‌های بورژوا و دیکتاتوری در منطقه متمرکز بوده و ادامه یافته است.



(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

سرنوشت کردهای عراق موافق است و همین حق را برای ملت کرد ایران قایل نیست؟

۷- رجوع شود به مقاله «پیروزی جنبش گرد: انقلاب ضد سرمایه‌داری و ضد امپریالیستی»، مازیار روزبه، ناهه ورامی، «دفترهای کارگری سوسیالیستی»، شماره ۴، مه ۱۹۹۱.

۸- رجوع شود به مقاله «نقش ناسیونالیسم در ترازوی کرد»، ایرج آذرین، «کارگر امروز»، شماره ۱۴، ۱۴ ژوئن ۱۹۹۱. البته یک سال بعد «حزب» تغییر موضع داد و عنوان «شورش» تحت کنترل ناسیونالیست‌ها را به «شوراها کارگری سوسیالیستی» اصلاح کرد!

مبارزات و مطالبات زحمتکشان در تعیین سرنوشت خویش

(در ماه‌های نخست انقلاب ۱۳۵۷)

ز جا برخیز، ای دهقان!

قدم در راه خود بگذار!

مبادا افسرده دل باشی،

اسب مرگ می‌گردد توهم ناچار.

ترا یاری نخواهد کرد کسی در کار،

تو خود باید زجا خیزی.

قدم در راه خود بگذار!

زجا برخیز، ای دهقان!

«برتولت برشت - از کتاب کله‌گردها و کله‌تیزها»

مطلب زیر مروری است بر جنبش دهقانی ایران
از اسفندماه ۱۳۵۷ تا مهرماه ۱۳۵۸.

اسفند ۵۷

لرستان - دهقانان انقلابی در دو روستا که
زمینهایشان به وسیله شرکت سهامی زراعی شیروان
تصاحب شده بود، زمینهای تصرف شده خود را
پس گرفتند.

گنبد کاووس - بیش از ۱۵ هزار نفر از روستائیان
گنبد کاووس همراه با کارگران، فرهنگیان و سایر مردم
زحمتکش در اجتماعی، خواستهای خود را به شرح
زیر اعلام کردند: ۱ - ایجاد اصلاحات ارضی واقعی
و دموکراتیک. ۲ - باز پس گرفتن زمینهای غصب شده.
۳ - جلوگیری از ورود محصولات کشاورزی
خارجی جهت حمایت از کشاورزان بومی.

۴ - تشکیل شوراهای روستایی و صیادان.
۵ - حمایت از صیادان و قالی بافان زحمتکش
منطقه و مصادره زمینها و اموال عمال رژیم شاه در
گنبد.

تکاب - اهالی ۱۲ روستای تیکان تپه از تمام
دهقانان دعوت کردند تا به منظور رسیدگی به وضع
کشاورزی و بیکاری، گردهم آیی تشکیل دهند.
خواستهای دهقانان چنین است: ۱ - خواهانیم که
ارباب، به اندازه یک کشاورز متوسط زمین در
اختیار داشته باشد. بقیه زمینها در بین دهقانان
منطقه تقسیم شود. ۲ - ما خواهان کار و ایجاد
کارخانه در منطقه کردستان برای خوش نشینان و
کشاورزان بیکار هستیم. ۳ - ما خواهان خودمختاری
کردستان در چهارچوب ایران با رهبری شیخ
عزالدین حسینی هستیم. ۴ - ما خواهان ایجاد
مدرسه، بهداشتی، برق، راه، حمام و لوله کشی در
دهات هستیم. ۵ - ما خواهانیم که بنگاه ماشینهای
کشاورزی ایجاد شود.

۶ - کود و بذر اصلاح شده با قیمت بسیار پائین

در اختیار کشاورزان قرار داده شود. ۷ - نمایندگان
واقعی روستائیان در مجلس شرکت نمایند، تا از
حقوق روستائیان دفاع کنند.

شهرکرد - دهقانان شهرکرد طی قطعنامه‌ای
خواستهای خود را بشرح زیر اعلام کردند:

۱ - تقسیم زمینهای انحصاری بین کشاورزان
بی‌زمین.

۲ - تشکیل شورای دهقانی.

۳ - ساختن راه‌هایی در مناطق کشاورزی برای
حمل محصولات کشاورزی.

۴ - ایجاد شرکتهای تعاونی تولید و مصرف
واقعی.

۵ - وامهای مخصوص کشاورزان و دامپروران.

۶ - در اختیار گذاشتن متخصصین کشاورزی با
وسایل مکانیزه کشاورزی و کود و بذر اصلاح شده.

۷ - ایجاد مراکز مجهز دامپزشکی ثابت و سیار.
کشاورزان روستاهای «زارع»، «مرزو» و
«اسلام‌آباد» در اطراف بهشهر با اقدام انقلابی
زمینهای شاهپور غلامرضا را بین خود تقسیم
کردند، اما افرادی به نام کمیته امام به محل آمده و
دهقانان را از زمینها بیرون کردند.

رودبار، تنکابن و رحمت‌آباد - دهقانان در
دبستان روستا اجتماع کردند و تشکیل شورا داده و
خواستهای خود را در ده ماده اعلام داشتند.
لاهیجان و خشتال - در یک گردهم‌آیی
خواستهای زیر را اعلام کردند:

۱ - سپردن کار روستا به روستائیان از طریق
شوراهای دهقانی.

۲ - لغو کلیه بدهکاریهای کشاورزان به بانک.

۳ - لغو باقیمانده قروض بازخرید زمین.

۴ - بازگرداندن زمینهای غصب شده کشاورزان
بین افراد کم‌زمین و بی‌زمین. ۵ - تضمین خرید
محصولات کشاورزی و جبران ضررهای ناشی از
آن، با پائین بردن قیمتها. ۶ - حمایت از صنعت
ابریشم. ۷ - ریشه‌کن کردن کرم ساقه‌خوار برنج و
تقویت هر چه بیشتر برنجکاری از طریق حمایت
برنج داخلی و جلوگیری از ورود برنج خارجی.

فومن - باغبانان و کشاورزان طی نامه‌ای به
دولت بازرگان خواسته‌های خود را در ۱۳ مورد زیر
اعلام کردند:

۱ - پرداخت وام بدون بهره. ۲ - لغو کلیه
بدهیهای کشاورزان به شرکت تعاونی. ۳ - دادن کود
شیمیایی به کشاورزان و فرستادن گروههای سیار
جهت مبارزه با کرم ساقه‌خوار برنج و سایر آفات

زراعی.

۴ - واگذاری زمینهای بایر به افراد مستمند.

۵ - لغو باقیمانده قروض بازخرید زمین از
مالکان و بانکها. ۶ - لغو پرداخت آب‌بهار و جریمه
جنگلبانی و احداث چاه جهت مشروب ساختن
مزارع بالای کانال.

کهریز - دهقانان این منطقه طی یک گردهم‌آیی
روز جمعه ۲۵ اسفند قطعنامه‌ای صادر کردند که
خواستهای آنها بشرح زیر است:

۱ - انجام اصلاحات ارضی به نحو دموکراتیک.

۲ - بازگرفتن زمینهای غصب شده.

۳ - دادن وامهای طولی‌المدت.

۴ - واگذاری شرکت تعاونی و تولید به

روستائیان.

۵ - واگذاری زمینهای اداره کشاورزی که به نام

اوقاف غصب شده به روستائیان.

۶ - ایجاد درمانگاه و مدرسه راهنمایی و حمام.

۷ - تأسیس و ایجاد لوله‌کشی آب و تأمین برق
روستا و آسفالت کردن جاده‌ها.

فروردین ۵۸

قزوین - ۲۱۷ تن از دهقانان و باغداران که در
استخدام سازمان عمران قزوین می‌باشند برای
رسیدگی به حقوق و مقرری ۷۵۰۰ ریالی خود
جلوی ساختمان عمران جمع شده و رئیس اداره
عمران وعده داد که از تاریخ ۵۸/۱/۱۵ حقوقشان
پراکند شود.

آمل و نظام‌آباد - در قطعنامه‌ای خواستهای
خود را اعلام کردند: ۱ - تأمین آب و برق برای قریه.

۲ - ایجاد جاده آسفالت. ۳ - تأمین کود شیمیایی

۴ - دادن وامهای طولی‌المدت و بدون بهره و

لغو بدهی‌های آنها به بانکها. ۵ - تضمین خرید
محصولات و تشکیل شرکت تعاونی واقعی زیر نظر

خود اهالی.

خرم‌آباد - دره‌سالی، گرشیرخان یک،

گرشیرخان دو، چهارسراب، گی‌میرزاند و سه ده

دیگر. در قطعنامه‌ای خواستهای خود را در ۹ ماده

اعلام کردند.

شیراز و رباط - روز دوم فروردین به دنبال یک

تصمیم‌گیری زمینهای را که حاجی قربان بازدهند

غصب کرده بود، مصادره و کسب کردند.

بروجرد - روز شنبه ۱۸ فروردین ماه یک

راهپیمایی با شرکت کارگران بیکار و دهقانان برگزار

می‌گردد. شعارها عبارت بود از زمین برای دهقان

آزاد باید گردد! زندگی کارگر تامین باید گردد!
دست سرمایه دار کوتاه باید گردد!

سیمرم و منطقه مهردشت - دهقانان این منطقه متحد و مصمم به تصرف زمین های غصب شده دست زدند.

بابل و نسل - جمع کثیری از دامداران، کشاورزی، کارگران، محصلان و دانشجویان روز چهارم فروردین در مسجد جامع گرد آمدند و شورا تشکیل دادند و تصمیم گرفتند مراعاتی را که در زمان رژیم سابق به زور از دست اهالی در آورده اند به نفع خود مصادره کنند.

آذربایجان و دشت مغان - خوانین «قوجایگلر» به رعایای سابق خود در دشت مغان حمله کرده و بیش از ۳۰ خانه روستائی را آتش می زنند و بقیه را چپاول می کنند. اهالی مجبور به ترک محل زندگی خود می شوند.

تبریز - اهالی منطقه در تاریخ ۳ فروردین اقدام به دستگیری و محاکمه علنی قربان زمینخوار کرده و پس از اثبات اینکه وی هیچگونه حق مالکیتی به زمین ها ندارد، زمینهای خود را مثل گذشته بین خود تقسیم می کنند. توسط ماموران کمیته تبریز تیراندازی هوائی شده و قربان را با عده ای از اهالی به کمیته مرکزی تبریز می برند.

آستارا - عظیم آقاجانی پسر آقاجانی از خانهای قدیمی آستارا را با جمع آوری عده ای از افراد خود مسلحانه به روستائیان حمله کرده و زمینهای را که تقسیم اراضی شده بود به زور می گیرد.

گرمسار و سلمان - در گردهم آیی ۵۸/۱/۱۵ زمینهای حسن علی زاده که از مزدوران مالکان بود توسط دهقانان تصرف شد.

تکاب و علی آبادافشار روستائیان طی نشست در ۱۶ فروردین نمایندگان شورای دهقانی خود را تشکیل می دهند.

نقده - حمله مزدوران رژیم اسلامی و قتل عام روستائیان کرد.

اردیبهشت ۵۸

دهقانان آواره با راهپیمائی و تحصن در ساختمان شهرداری ارومیه به وضع خود اعتراض کرده و خواستار برگرداندن زمینها، بازگشت به روستای خود و اخراج فئودالها شده اند.

توکمن صحرا - دهقانان تشکیل شورای دهقانی می دهند و زمینهای غصب شده توسط زمینخواران را باز می ستانند. زمینداران دست به تحصن می زنند و اعتراض می کنند. دولت از زمینداران حمایت می کند.

بندر توکمن - دهقانان مبارز در اجتماعی که در روز اول اردیبهشت برگزار کردند از میان خود ۵ نفر را به عنوان اعضای شورای انقلابی انتخاب کرده و

خواستهای خود را مطرح نمودند.

رامسر و لیماکش - خواستهای خود را طی قطعنامه ای اعلام کردند.

کامیاران و الک - کشاورزان تصمیم به تشکیل شورای دهقانی گرفتند و با همکاری یکدیگر کلیه زمینها و مراعات غصب شده را که حدود ۹۰۰ خروار بذر و زمین زیر کشت و تعدادی چاه آب و چندین هکتار باغ میوه است تصاحب کردند.

آمل - عده ای از روستائیان به شهر آمل آمدند و در مقابل دادگستری دست به راهپیمائی زدند و در حالیکه شعار می دادند به طرف شهرداری رفتند و در آنجا متحصن شدند. روستائیان برای رسیدگی به خواستهایشان و مجازات عناصر مرتجع که به تحریک مالکان و عوامل رژیم سابق به مال و جان مردم تجاوز می کنند، متحصن شدند.

ایلام - کشاورزان این شهرستان ۶ ماه بود که برای احقاق حقوق خود با اربابان این منطقه درگیر مبارزه بودند. در روز هفتم اردیبهشت جلسه ای تشکیل داده و همراه با طرح خواستهای صنفی خود نامه ای نیز به نخست وزیر نوشتند.

بابل و بوسمنان - دهقانان خواهان تصرف ۱۲ هکتار زمینی که توسط سیدحسین اوصیاء غصب شده بود هستند. دهقانان، شورای ۱۲ نفره تشکیل می دهند اما اقدامات شورا به جایی نمی رسد و مسئول کمیته با تهدید از دهقانان می خواهد که از زمین دست بردارند. مردم به عنوان اعتراض دست به تحصن زده و خواستهای خود را اعلام می کنند.

اصیل آباد، حصارزیرک، قصبه قضااتک - جلسه ای با شرکت نمایندگان این روستاها در ۵ اردیبهشت تشکیل شده و تصمیم به تشکیل سندیکای کشاورزان، شورای دهقانی گرفته و خواستهای خود را مطرح می کنند.

آذربایجان - دیوج حسن بیگ - بیش از ۱۰۰ نفر از دهقانان در ۱۷ اردیبهشت جلو کمیته آخواندی تحصن کردند. علت تحصن تجاوز عناصر مرتجع و مزدور بود و خشم روستائیان زمانی به اوج خود رسید که در تاریخ ۱۶ اردیبهشت افراد مسلح پایگاه و کمیته اسلامی عشتیقر قسلساحنه به روستا حمله کرده و چندین تن از ریش سفیدان این دهکده را زندانی می کنند.

رودسر - دهقانان توابع رودسر بیانیه ای داده و اعلام نمودند که به تشکیل شوراهای دهقانی پرداخته اند.

خرداد ۵۸

آمل - نظام آباد - روستائیان این ده برای اعتراض به دستگیری و بازداشت دو نفر از زحمتکشان در تاریخ ۲۶ خرداد در مقابل کمیته اجتماع کردند.

سندج - دولت بندی، چناران، نازآباد، قوچ -

شورای دهقانی تشکیل شد.

تبریز - دره قربانی - شورای دهقانی تشکیل شد.

اهر - محمدآباد، خونیک، ادغان - دهقانان زمین های غصب شده خود را که در دست شخصی به اسم سلطانی بوده، پس گرفتند. کوند غرب - اریست گوران روز جمعه ۲۵ خرداد حمید بیگ جمشیدی زمیندار بزرگ به روی دهقانان اسلحه می کشد.

سندج - الک - دهقانان در نامه خود خواستار محاکمه والیجان سندجی و پس گرفتن زمین شدند. گلبایگان - رباط - مردم که از مراجعات مختلف به مقامات مسئول ناامید شده بودند خود رسماً اقدام به جمع آوری و تقسیم محصول کردند.

سندج - الک - روستائیان ۷۰۰ خروار بذر مالک را بین خود تقسیم کردند.

مهاباد - درگیری دهقانان با مالکین سابق کردستان - قره بند - محمد حسین خان جعفر سردسته مزدوران و فئودال های منطقه سقز - مریوان در نامه ای دهقانان را تهدید کرده است. او در این ده روستائیان را به رگبار بست.

کردستان - کوچک سرو - زمینهای ارباب (اسماعیل آغای عباسی) توسط دهقانان تصرف شده است.

مریوان - روز شنبه ۲۳ تیرماه بنا به دعوت اتحادیه دهقانان مریوان و ارومان اتحادیه کارگران، اتحادیه زنان، تظاهراتی با شرکت حدود ۳ هزار نفر بر علیه توهیناتی که به خلق کرد شده بود در اعتراض به سانسور رادیو تلویزیون برپا می شود. تظاهرات بوسیله پاسداران کمیته اسلامی به خون کشیده می شود که در ضمن این درگیری و دفاع متقابل به ۳ نفر از تظاهرکنندگان و ۹ نفر از افراد کمیته کشته می شوند و از طرفین ۵۰ نفر زخمی می شوند.

مراد ۵۸

کهکیلویه و بویراحمد -

از فئودالهای سابق اعاده حیثیت می شود آنها به نزد خمینی رفته و طلب بخشش می کنند و پذیرفته می شوند. زنان این روستا در اداره مخابرات دست به تحصن می زنند. حدود ۹۰ نفر از روستائیان زحمتکش حصارک در زندان کمیته قزوین در اسارت به سر می برند.

مهرماه ۵۸

مازندران - قائم شهر - چندین درگیری بین دهقانان با فئودالها و پاسداران روی می دهد. علت درگیری عدم تمکین دهقانان نسبت به فئودالها و سرباز زدن از پرداخت نفقه محصول آنان است. ■



نظم نوین در منطقه کردستان و خلیج فارس؟

م. سهرابی

جنگ تنها در خدمت منافع رهبری بورژوازی این دو حزب، حامیان سرمایه‌دار آنها در منطقه کردستان، رژیم‌های ضد انقلابی ذینفع در اوضاع کنونی کردستان و امپریالیستها است.

این احزاب تاریخاً به عنوان عواملی برای پیشبرد سیاست‌های موقتی در این منطقه توسط امپریالیستها و رژیمهای منطقه بکار گرفته شده‌اند و هر بار پس از به سرانجام رسیدن این اهداف به کناری پرتاب شده‌اند. تنها بازنده این سیاستهای خیانت‌آمیز در هر مقطع تاریخی مردم ستمکشیده کردستان بوده‌اند که بایستی با خون خود غرامت این خیانت‌ها را بپردازند. در کردستان همکاری این دو حزب با سازمان «سیا» و وابستگی آنها به محافل امپریالیستی بر هیچکس پوشیده نیست. نیروهای مسلح این دو جریان در منطقه کردستان تضمین کننده تداوم چنین روابطی و آماده خاموش کردن هر گونه صدای حق طلبانه کارگران و زحمتکشان کردستان و نیروهای کمونیستی مدافع منافع آنان هستند.

رهبری این احزاب در دست تعدادی سرمایه‌دار و زمین‌دار قرار دارد که سالهاست به حیات ملوک‌الطوایفی خود در منطقه کردستان ادامه داده‌اند. انحصار و کنترل هرگونه ارتباط سیاسی و اقتصادی مردم کردستان با دنیای خارج در دست این عده قرار دارد.

امپریالیسم سنتاً به احزاب حاکم در کردستان و نیروی مسلح آنان تنها به عنوان اهرمی برای پیشبرد سیاستهای لحظه‌ای خود و فعالیت‌های مخفی سازمان «سیا» نگریسته است. این رابطه شاید تنها و روشترین رابطه بین رهبری احزاب بورژوازی در کردستان و امپریالیسم آمریکا باشد.

قدرت اقتصادی و حاکمیت این قدرت بر هستی مردم کردستان تأثیر خود را حتی بر شکل‌گیری طبقات و اقشار اجتماعی در کردستان نیز گذاشته است. با قرار گرفتن این دو جریان در رأس قدرت و مصادره اموال ثروتمندان در کردستان عراق توسط رهبران این دو جریان به نفع خودشان، و عدم بکارگیری این ثروت در جهت چرخاندن اقتصاد منطقه کردستان، رفته رفته در یک سواقلیت قلیلی مالک و پولدار، بدون هیچ تأثیر قابل ملاحظه‌ای در تولید و باز تولید اقتصادی در این منطقه، شکل گرفت، و در سوی دیگر توده‌های به فلاکت کشانده شده که حتی از ادامه زندگی امروز به فردای خود مطمئن نیستند. در بین این دو قطب هیچ قشر و طبقه دیگری وجود ندارد. آنچه هست فقر و بدبختی و جنگ و خون است.

بدون پائین کشیدن این اقلیت از اریکه قدرت و از میان برداشتن ماشین جنگی آن، طبقه کارگر و زحمتکش کردستان به هیچیک از خواسته‌های خود دست نخواهد یافت.

در آوردند و تا نزدیکی «اریل» پیشروی کردند.

جنگ و خونریزی عشیرتی

درگیری نظامی دو جریان «حزب دمکرات کردستان» و «اتحادیه میهنی کردستان» در عراق که از ماه مه ۱۹۹۴ آغاز گردید، فصل جدیدی در تاریخ کشمکش‌های خونین و تحولات سیاسی منطقه کردستان گشود. این درگیری که این بار ظاهراً از دعوا بر سر تکه زمینی آغاز گردید تاکنون بیش از ۳ هزار کشته از خود بجای گذاشته است. جنگ بین رهبری این دو جریان که بر سر به دست آوردن قدرت بیشتر و کنترل بیشتر منابع مالی است، در شرایطی تداوم می‌یابد که هر یک دیگری را به دزدیدن میلیونها دلار از منابع به اصطلاح حکومت در کردستان متهم می‌کند؛ و این در حالی‌ست که مردم کردستان عراق در بدترین شرایط معیشت مادی بسر می‌برند و هیچگونه چشم‌انداز روشنی را در افق زندگی خود مشاهده نمی‌کنند. تمام هستی مردم و شالوده زندگی در کردستان عراق قربانی خوش خدمتی این دو جریان به امپریالیسم آمریکا و رژیمهای ضد انقلابی در منطقه شده است.

پس از تقسیم آراء «انتخابات پارلمانی» بین خود، یکی از این دو حزب - اتحادیه میهنی - شروع به کنار گذاشتن دیگری - حزب دمکرات - از صحنه قدرت حکومتی در کردستان کرد. همچنین اتحادیه میهنی، چه در گذشته و چه در حال حاضر، همواره شرایطی را در شهرهای تحت کنترل خود در شمال کردستان - «منطقه امن» - فراهم آورده که نیروهای اسلامی وابسته به رژیم جمهوری اسلامی آزادانه بتوانند به فعالیت‌های ضد انقلابی خود بپردازند.

مردم کردستان عراق در طی چند سال گذشته در فرصتهای گوناگون از طریق برگزاری تظاهرات‌های توده‌ای و اعتراضات دیگر مخالفت شدید خود را با ادامه جنگ و خونریزی بین این دو جریان اعلام داشته‌اند. زیرا آنها از روی تجربه آموخته‌اند که در صورت تفوق یکی از نیروهای درگیر بر دیگری، زمینه خیانتی دیگر، از طریق روی آوری به یکی از رژیمهای منطقه، مهیا خواهد گشت. در این مورد، وحشتناک‌ترین کابوس آنان همانا بازگشت ارتش صدام بوده و هست.

در طول حمله ایران به شمال عراق و وارد شدن ارتش صدام به «اریل» و خروج نیروهای اتحادیه میهنی از، و برگشت آنها به «سلیمانیه» و عدم مقاومت مردم و دفاع از یکی از دو طرف جنگ در برابر دیگری همه و همه نمایانگر یک چیز روشن است، و آن اینکه مردم هیچگونه منافعی در ادامه چنین جنگی ندارند و منافع خود را در چارچوب اهداف ارتجاعی هیچیک از این دو جریان جستجو نمی‌کنند. آنها به درستی تشخیص داده‌اند که این

عوامل متعددی که در شکل‌گیری اوضاع منطقه خلیج فارس و خاور میانه دخیل هستند، هر یک به نوبه خود تأثیر مستقیم و غیر مستقیم خود را بر تحولات اخیر کردستان عراق گذاشته‌اند. جنبه‌هایی از این عوامل عبارتند از: بحران اقتصادی در کشورهای سرمایه‌داری و لزوم جلوگیری از پیدایش هرگونه نوساناتی در بازار جهانی نفت؛ مسئله صدام حسین و چگونگی برخورد به او؛ وضعیت بسیار متزلزل اقتصادی و سیاسی اغلب کشورهای عربی خلیج فارس؛ تحولات سیاسی نامطلوب برای آمریکا در ترکیه و ایران؛ مسئله صلح فلسطین و اسرائیل؛ انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا و اختلافات گوناگون کشورهای اروپایی و آمریکا.

در ماه ژوئیه امسال ارتش جمهوری اسلامی با همکاری مستقیم «اتحادیه میهنی کردستان» وارد شمال عراق شد و نیروهای «حزب دمکرات کردستان ایران» را مورد حمله قرار داد. در اواخر ماه اوت با بالا گرفتن درگیری‌های بین «اتحادیه میهنی کردستان» و «حزب دمکرات کردستان» در عراق، رهبری حزب دمکرات از صدام حسین خواست که ارتش خود را به داخل «منطقه امن» آورده و در مقابل نیروهای اتحادیه میهنی از آن دفاع کنند. اجتناب‌ناپذیری چنین مسئله‌ای از همان ابتدای جنگ بین این دو حزب همواره برای مردم کردستان مسجل بود.

صدام حسین که از سال ۱۹۹۱ منتظر چنین فرصتی بود و با اشتیاق زیاد روند تضعیف تدریجی یکی از این دو جریان را دنبال می‌کرد، برای محکم کردن مجدد جای پای خود در شمال کردستان فوراً به این دعوت پاسخ مثبت داد. در واقع رفت و آمد نیروهای ارتش رژیم جمهوری اسلامی و مقامات دولتی آن به شمال کردستان عراق، که با همکاری و مشارکت مستقیم دو حزب حاکم در کردستان عراق صورت می‌گرفت (علیرغم اعتراضات متعدد نماینده رژیم عراق در سازمان ملل)، کشتار مردم کردستان ترکیه توسط ارتش این کشور طی ۱۲ سال گذشته و سکوت آمریکا در مورد آن؛ و استقرار و گسترش فعالیت‌های سازمان «سیا» در عراق و کردستان عراق در جهت پرورش «اپوزیسیون» و «آلترناتیو» ساختن برای جایگزینی صدام حسین، به لشکرکشی صدام به این منطقه «حقانیت» ویژه‌ای بخشید.

نیروهای ارتش صدام در ۳۱ ماه اوت وارد «اریل» شدند و پس از گرفتن این شهر و «سلیمانیه» نیروهای اتحادیه میهنی را بدون تقریباً هیچ مقاومتی به پشت مرزهای ایران راندند. در ۱۵ اکتبر نیروهای اتحادیه میهنی با همکاری ارتش ایران و بخشی از اپوزیسیون عراقی که سالهاست توسط ایران محافظت شده و تعلیم یافته‌اند به سلیمانیه حمله کردند و این شهر را دوباره تحت کنترل خود

بدون استقلال کامل از رژیم‌های ضدانقلابی منطقه، نمی‌توان چشم‌انداز روشنی از آینده مردم کردستان ترسیم کرد. آتش بس اخیر میان این دو جریان که به امر آمریکا صورت گرفته است پایدار نخواهد بود. اینان بارها پای چنین آتش‌بس‌هایی را امضاء کرده و بلافاصله پس از آن به کشتار یکدیگر پرداخته‌اند، و این آخرین بار نخواهد بود.

امپریالیزم، کردستان و رژیم عراق

با فروپاشی شوروی و چند قطبی شدن دنیا، بویژه در منطقه خاور میانه، نمایندگان سیاسی و پیروان جنبش‌های ناسیونالیستی در کشورهای وابسته به اقتصاد سرمایه‌داری جهانی که در دوره پیش از فروپاشی شوروی (از نقطه نظر امپریالیزم) به عنوان خطری جدی در مقابل سلطه آن تلقی می‌شدند، در این دوره به جیره‌خواران مستقیم امپریالیزم تبدیل گردیده‌اند. آنها در این دوره به صورت عوامل اصلی امپریالیزم برای مهار طغیان‌های توده‌ای و هموار کردن راه برای اعمال سیاست‌های "نظم نوین" عمل می‌کنند.

اما هر رژیم و یا جنبش ناسیونالیستی‌ای لزوماً مورد تأیید امپریالیزم قرار نمی‌گیرد. برای مثال صربهای بوسنی آنقدر ناسیونالیست هستند که کراواتهای کراواسی. اما آمریکا یکی را بمباران می‌کند و دیگری را نوازش.

آمریکا تنها روی آن رژیم‌هایی که آماده‌اند بدون وقفه به قلع و قمع کمونیست‌ها و جنبش کارگری کشورهای خود همت گمارند و قادرند این را در عمل به اثبات برسانند، حساب جدی باز می‌کند. از این نظر رژیم بعث عراق به لحاظ استراتژیک یک رژیم ایده‌آل در راستای حفاظت منافع امپریالیستی در منطقه خلیج فارس و خاور میانه است.

اکنون اما، در رأس چنین رژیم دیکتاتوری همچون صدام حسین قرار دارد که در پیچ و خم برقراری نظم ایده‌آل امپریالیزم آمریکا در منطقه خلیج فارس و خاور میانه، خط امپریالیستی را درست نخوانده و به اخلاص (از طریق سرپیچی از اوامر ارباب خود) در پیروسی تکوین آن پرداخته است. هم رژیم عراق به سرکردگی دیکتاتور چموشی همچون صدام و هم رژیم عربستان سعودی هر دو رژیم‌های مطلوب آمریکا هستند، اما این رژیم‌های دیکتاتوری که همیشه مورد حمایت قدرتهای امپریالیستی بوده‌اند در حال حاضر از دو جایگاه متفاوت در سیاست خارجی آنها برخوردارند. یکی جلوه‌ای از دیکتاتوری "استقلال طلب" را به نمایش گذاشته و دیگری دیکتاتوری مطیع و فرمانبردار که همواره گوش به فرمان صاحب خود است. بنابراین، از سوی دیگر، می‌تواند رژیم عراق با صدام حسین و یا بدون او، رژیم ایده‌آل امپریالیزم آمریکا در منطقه خلیج فارس باشد.

تا سال ۱۹۹۰ صدام برای آمریکا به اندازه همان ذخایر نفت منطقه خلیج فارس با ارزش بود. تا ماه اوت ۱۹۹۰ دولت انگلیس هنوز مشغول صادر کردن وسائل تکنولوژیکی به عراق بود که برای ساختن سلاحهای اتمی و شیمیایی از آنها استفاده

می‌شد. هر گونه اخبار و گزارشات کشتار و شکنجه مردم عراق و قتل عام مردم کردستان شدیداً از سوی مطبوعات غربی سانسور می‌شد. آمریکا در ابتدا هیچگونه مشکل خاصی در مقابل خواسته‌های صدام حسین همچون، حل اختلافات مرزی عراق با کویت، دستیابی به خلیج فارس برای صدور نفت و از همه مهمتر بالا بردن قیمت نفت تا مرز بشکه‌ای ۲۵ دلار و بیشتر، نداشت. در صورت باقی ماندن روابط حسنه بین صدام و آمریکا و انگلیس، بالا رفتن قیمت نفت می‌توانست منافع همه آنها را تأمین کند. بالا رفتن قیمت نفت معمولاً به بالا رفتن قیمت نفت آمریکا در «الاسکا» و نفت انگلیس در دریای شمال منجر می‌گردد. آمریکا حتی حاضر شد به صدام یک میلیارد دلار وام هم بدهد. آنچه که صدام از این چراغ سبزه‌ها استنتاج کرد اشغال کویت بود که آمریکا لزوماً با آن توافق کامل نداشت. صدام حسین دیکتاتوری بود که به حریمی پا نهاده بود که در چارچوب آن خود را از مشاورت مستقیم امپریالیزم محروم کرده بود و می‌بایستی به خط آن بر مبنای انگیزه‌های ذاتی خود پاسخ می‌داد. اشغال کویت، یعنی تجاوز به حریم امپریالیزم. اینکه صدام به عنوان یک دیکتاتور «جهان سومی» در روز قبل از آن برای آمریکا فرشته بود و یا دیو، دیگر تفاوت چندانی نمی‌کرد. آنچه که در دستور روز قرار گرفت همانا بیرون انداختن از کویت و مهار او بود.

اما این مهار بایستی به صورتی انجام می‌گرفت که منجر به سرنگونی صدام از طریق یک جنبش توده‌ای نمی‌گردید. زیرا کنترل اوضاع کاملاً از دست آمریکا خارج می‌شد.

قیام مردمی جنوب عراق و پس از آن قیام کردستان و سرکوب هر دو توسط گارد ملی صدام حسین، و سکوت آمریکا در مقابل این سرکوبگری‌ها، انگیزه آمریکا در مورد چگونگی برخورد به سرنگونی صدام حسین را به عینه به نمایش گذاشت. در شرایط کنونی هم مردم عراق و هم مردم کردستان عراق به این حقیقت پی برده‌اند که آمریکا فعلاً از ارائه راه حلی فوری برای جایگزینی صدام حسین عاجز است. و در نتیجه سیاست نگه داشتن اوضاع به صورت فعلی را ادامه می‌دهد.

از سوی دیگر، امپریالیزم بطور کلی به رژیم‌های دست نشانده‌ای که در پاسخ به خواسته‌های توده‌های کارگر و زحمتکش از خود انعطاف نشان می‌دهند و از این طریق راه نصیج گرفتن جنبش کارگری را هموار می‌سازند علاقه چندانی نشان نمی‌دهد. امپریالیزم در نهایت به رژیم‌های نوع رژیم عراق، حتی با وجود دیکتاتوری همچون صدام در رأس آن، بیشتر علاقمند است. به شرط اینکه آن دیکتاتور یا را از حریم خود فراتر نگذارد و در مقابل منافع استراتژیک امپریالیزم (در مورد منطقه خلیج فارس، ذخایر نفت) قرار نگیرد. استقلال طلبی دیکتاتورهای دست نشانده از نقطه نظر امپریالیزم، یعنی به خطر انداختن همین منافع استراتژیک.

به سرانجام رساندن چنین سیاستی از سوی امپریالیزم اما، قربانیان خود را به همراه خواهد داشت.

سرکوب جنبش‌های توده‌ای (همانطور که در عراق و کردستان عراق شاهد آن بوده‌ایم)، توسط دیکتاتورهای حاکم و استتار شده در لباس "ناسیونالیزم" و تحمیل جنگ و خانمانسوزی به توده‌های مردم بنام دفاع از "استقلال سیاسی و ملی"؛ و در واقع وجه المصلحه قرار دادن هر دو، یعنی، استقلال و هویت ملی توده‌های تحت ستم و تحمیل وجود انگلی‌ خود به هستی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آنان.

مسئله در مورد کردستان، بویژه کردستان عراق، مقداری پیچیده تر است. و آن اینکه احزاب حاکم در این منطقه که بنام دفاع از هویت و استقلال ملی مردم کردستان روابط خود را بر مبنای مماشات و همکاری با رژیم‌های ضد انقلابی منطقه و امپریالیستها قرار داده‌اند، جایگاه مشخصی در چارچوب سیاست استراتژیک خارجی امپریالیزم ندارند. استفاده آمریکا از گروه‌های مسلح این احزاب در کردستان برای پیشبرد مقاصد خود، استقرار مأمورین «سیا» در کردستان برای جمع کردن اطلاعات و ترتیب دادن کودتا برای سرنگونی صدام حسین و دیگر فعالیت‌های علنی و مخفی امپریالیزم در منطقه کردستان را نمی‌توان با برنامه‌ریزی در مورد سیاستهای استراتژیک خارجی آن یکی گرفت. تنها سیاست خارجی مشخص آمریکا در مورد کردستان جلوگیری از رهایی مردم این منطقه و بازگذاشتن دست کشورهای ایران و عراق و ترکیه در سرکوب و کشتار آنان است. وجود کشور مستقلی متشکل از ملیت کرد در تضاد مستقیم با تأمین منافع آمریکا در خاور میانه و خلیج فارس بطور کلی، و در عراق بطور مشخص، است.

جنگ آمریکا و صدام حسین نه بر سر مسئله دمکراسی در عراق بود و نه بر سر بازداشتن او از سرکوب حقوق مردم کردستان عراق و قتل و غارت آنها. برای نمونه، علیرغم اینکه در قرارداد آتش بس بین صدام و نیروهای متحده در جنگ خلیج قید شده بود که صدام حق استفاده از هلی کوپترهای خود را ندارد، با این وجود در حالی که آقای «جورج بوش» در آمریکا فارغ از جنگ خلیج مشغول استراحت و ماهی‌گیری بود، صدام با استفاده از هلی کوپترهای خود به کردستان حمله‌ور شد و باعث کشتار بسیاری و آوارگی صدها هزار تن از مردم کردستان شد. در چند روز اول هیچگونه عکس‌العملی در مقابل این فجایع صورت نگرفت، تا اینکه تصاویر وحشتناک آوارگری صدها هزار انسان در مناطق کوهستانی شمال کردستان روی صفحه تلویزیون ظاهر گردید. تنها در آن موقع ایشان یکبار به فکر مردم کردستان افتادند.

همین امپریالیزم آمریکاست که امروز رهبران احزاب حاکم در کردستان عراق پس از پایان هر دوره از جنگ و خونریزی مشتاقانه به دست بوسی آن می‌شتابند، در شرایطی که صدام حسین بمب شیمیایی بر سر مردم کردستان می‌ریخت و به قتل و عام آنان کمر بسته بود، همراه با دیگر قدرتهای امپریالیستی مشغول مسلح کردن او تا دندان بودند و در مقابل چنین فجایعی سکوت اختیار می‌کردند.

درصد درآمد نفت به مصرف خرید سلاحهای نظامی می‌رسد. انحصار دلالتی تمام معاملات نظامی در دست شاهزاده‌های عربستان سعودی است که تاکنون میلیاردها دلار از این طریق به ثروت خود اضافه کرده‌اند. نه پارلمانی در کار است و نه قانون اساسی‌ای و نه احزاب سیاسی‌ای. حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد از درآمد سالیانه بین ۶ هزار شاهزاده مفتخور تقسیم می‌شود.

آمریکا، کشورهای اروپایی و تحریم اقتصادی عراق

در صورت وارد شدن دوباره عراق به جمع صادرکنندگان نفت، قیمت نفت می‌تواند پائین‌تر از قیمت فعلی هم بیاید. روسیه و فرانسه از اولین بهره‌مندان چنین وضعیتی خواهند بود. فشار آنها برای پایان بخشیدن به تحریم اقتصادی عراق در چارچوب چنین منافعی است. عدم موافقت فرانسه و روسیه با آمریکا برای حمله به عراق در ماه گذشته در راستای برداشتن فشار تدریجی از روی صدام حسین و آغاز معامله علنی یا او است. فرانسه از سال ۱۹۶۰ تاکنون به عنوان اصلی‌ترین صادر کننده اسلحه به عراق به حساب می‌آمده است. از این گذشته اشتیاق کشورهای اروپایی برای باز کردن جای پای خود در خاور میانه و گشایش بازار برای برون رفت از مشکلات اقتصادی خود و سهولت بخشیدن به روند اتحاد اقتصادی کشورهای خود، بویژه از سوی کشورهایی که به لحاظ اقتصادی تقریباً آماده اتحاد پولی با یکدیگر هستند و مایلند هر چه زودتر دارای ارز مشترکی با یکدیگر شوند، از جمله دلایل اشتیاق آنان برای عادی کردن روابط با کشورهای همچون عراق و ایران هستند. دیدار اخیر «ژاک شیراک» از «حافظ اسد» و «بنجامین ناتانیاو» و «یاسر عرفات» که با موافقت تقریباً همه کشورهای عضو «اتحاد اروپا» انجام گرفت، در چارچوب پیشبرد چنین سیاستی است. از سوی دیگر، نامه اخیر «وارن کریستوفر» وزیر کشور آمریکا به دولت‌های اروپایی و اخطار او به آنها مبنی بر عدم دخالت در روند صلح خاور میانه حاکی از تداوم شکاف بین محافل دستگاه حکومتی آمریکا و کشورهای اروپایی است.

به علاوه مدتهاست سه کمپانی نفت روسی: «کند پترولیوم»، «ماشینو ایمپورت» و «زنگز»؛ دو کمپانی نفت فرانسوی «الف» و «توتال»؛ کمپانی نفت اسپانیایی «پیسول» و کمپانی «آجیپ» ایتالیایی، در حال مذاکره با رژیم عراق برای ساختن تأسیسات نفتی برای استخراج نفت از ۳۳ عدد از چاه‌های نفت در عراق هستند. این طرح که ۳۰ میلیارد دلار هزینه در بر دارد، و نقشه‌های دیگری از قبیل فروش سلاح‌های جنگی روسیه و فرانسه به عراق از جمله دلایل دیگر مخالفت و تردید فرانسه و روسیه در مورد همکاری با آمریکا در این مقطع هستند.

به علاوه در حال حاضر شکست برخی از مانورهای باصطلاح دیپلماتیک آمریکا در خلیج فارس و رنگ باختگی تظاهر کردن‌های آن به اشتیاق برای برقراری صلح بین اسرائیل‌ها و

آمدن تقاضا برای مصرف نفت، و متعاقب آن عدم موفقیت «اوپک» در بالا و ثابت نگه داشتن قیمت نفت و آغاز دخالت آخوندهای ایران در امور این منطقه، رفته رفته این دوره رفاه و آرامش برای برخی از رژیمهای فوق به پایان رسید. اکنون هر یک از آنها در مشکلات اقتصادی و سیاسی ویژه خود دست و پا می‌زنند.

عربستان سعودی و بحرین دو نمونه از این رژیمها به شمار می‌آیند. بالا گرفتن ناراضیاتی مردم و تقابل بخشی از توده‌ها با دستگاه حاکم، رشد احساسات ضد آمریکایی در میان بخشی از مردم از یک سو، و عدم وجود نوعی از سیستم دمکراسی بورژوایی برای کانالیزه کردن این اعتراضات به نفع دستگاه حاکم، از سوی دیگر، رژیمهای فوق را با یک دوره بی‌ثباتی مواجه کرده است. اشغال کویت توسط ارتش صدام و فرار امیر این کشور به عربستان سعودی و عدم توانایی هیچیک از این رژیمها برای ایستادگی در مقابل صدام حسین، وابستگی آنها به امپریالیزم آمریکا را به عینه به نمایش گذاشت. برای آمریکا به خطر افتادن هر یک از این رژیمها به معنی شروع از دست دادن سلطه آن در این منطقه به حساب می‌آید. بنابراین، سالهاست که به کمک صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به رتق و فتق وضعیت اقتصادی آنها پرداخته و در عرصه سیاسی در صدد وارد کردن رگه‌هایی از دمکراسی بورژوایی غربی در این جوامع برای فرو نشاندن اعتراضاتی است که آغاز شده و در حال تکان دادن پایه‌های لرزان این رژیمها است.

بیش از ۱/۴ کل ذخایر نفتی دنیا در خاک عربستان سعودی قرار دارد. در حال حاضر عربستان سعودی به عنوان بزرگترین تولید کننده نفت - ۵ میلیون بشکه در روز، قبل از جنگ خلیج، و ۸ میلیون پس از آن - به شمار می‌آید. رژیم عربستان حلقه به گوش‌ترین دستیار آمریکا در منطقه خلیج فارس است. این رژیم هر روز به لحاظ اقتصادی و سیاسی در بحران ژرفتری فرو می‌رود. علیرغم تولید زیاد، قیمت پائین نفت به صورت بحران همه جانبه‌ای خود را در اقتصاد این کشور ظاهر نموده است. با وجود درآمد هنگفت نفت طبق تخمین صندوق بین‌المللی پول کسر بودجه عربستان سعودی در سال ۱۹۹۶، به ۱۸/۵ میلیارد دلار خواهد رسید. عربستان بیشتر این پول را به خود صندوق بین‌المللی پول بدهکار است. و این در شرایطی است که از سال ۱۹۸۶ تاکنون بهای ریال عربستان سعودی در برابر بهای دلار ثابت نگه داشته شده است. (ریال ۳/۷۵ = ۱ دلار). در ماه ژانویه ۱۹۹۵ پادشاه عربستان سعودی در طی اعلام بودجه سالیانه چنین گفت: «ما از خداوند کمک می‌طلبیم و از مردم صبر و شکیبایی برای مدت کوتاهی، تا انشالله وضعیت به حالت عادی برگردد». اما، گزارشات صندوق بین‌المللی پول حکایت از وخامت هر چه بیشتر اوضاع اقتصادی عربستان سعودی دارد.

با این وجود، تحت فشار آمریکا، مجبور است به صورت اصلی‌ترین خریدار آخرین سلاحهای ساخته شده نظامی آمریکا باقی بماند. بیش از ۴۰

کنترل نفت و رژیمهای منطقه خلیج

طبق آمار بانک جهانی و آمار کمپانی نفتی «بریتیش پترولیوم» در مورد بررسی ذخایر انرژی در دنیا، تنها در عربستان سعودی تا آخر سال ۱۹۹۴، ۲۶۱ میلیارد بشکه ذخایر نفت کشف شده و در عراق ۱۰۰ میلیارد بشکه به ثبت رسیده است. به این ذخایر باید ذخایر عظیم نفتی در دیگر کشورهای دوست آمریکا در خلیج فارس و ایران را اضافه کرد. آمریکا به تنهایی مصرف کننده تقریباً ۳۰ درصد کل ذخایر نفتی دنیا است و بزرگترین فروشنده سلاح‌های نظامی به رژیمهای منطقه خلیج فارس (بویژه عربستان سعودی) است. اما مسئله تنها به این رابطه ختم نمی‌شود. مقدار صدور نفت ونزوئلا و مکزیک به آمریکا، در طول سال ۱۹۹۲ مساوی کل صدور نفت عربستان سعودی به آمریکا بود. در سال ۱۹۹۳ مقدار صدور نفت این دو کشور (ونزوئلا و مکزیک) به آمریکا، ۵۰٪ افزایش یافت.

بنابراین، کنترل استخراج ذخایر نفت منطقه خلیج فارس و تعیین قیمت آن در بازار، توسط کمپانیهای نفتی وابسته به آمریکا، اصلی‌ترین دلیل حضور آمریکا در این منطقه است.

در حال حاضر این منطقه زیر نفوذ سیاسی و اقتصادی آمریکا قرار دارد. آمریکا همواره به دنبال برقراری چنان نظمی در این منطقه بوده است که تحت آن توده‌های کارگر و زحمتکش کشورهای این منطقه تا استخوان استثمار شده و فاکسیون اصلی آنها صرفاً تأمین مواد خام و فراهم کردن بازاری برای تولیدات آن باشد. استراتژی آمریکا حتی در مورد شوروی تا حدود زیادی در چارچوب چنین سیاستی برنامه‌ریزی شده است. در حال حاضر اقتصاد شوروی بدون وام‌های کلان صندوق بین‌المللی پول یکماه هم نمی‌تواند روی پای خود دوام بیاورد. بنابراین از این جهت شوروی فرق چندانی با کشورهای تحت سلطه «جهان سومی» ندارد. در نتیجه نمی‌تواند تأثیر چندانی در روند تاخت و تازهای آمریکا در این منطقه داشته باشد. از نقطه نظر آمریکا، در حال حاضر، خارج از «شورای امنیت» سازمان ملل، شوروی به عنوان یک فاکتور عادی در معاملات سیاسی و اقتصادی در این منطقه خلیج فارس به حساب می‌آید و بس.

آمریکا منابع انرژی در منطقه خلیج فارس را جزء منابع طبیعی خود می‌پندارد و وجود چنین منابعی در سرزمینی غیر از آمریکا را امری کاملاً تصادفی دانسته و نیایستی تفاوتی در امر مالکیت بر این منابع ایجاد کند. بنابراین باید از طریق روی کارگماشتن رژیمهای دیکتاتوری و حمایت از آنها حفاظت این منابع را تضمین کرد و جای پای خود را در این منطقه محکم کرد.

این رژیمها در گذشته به شکرانه درآمد هنگفت نفتی از یک آرامش نسبی بهره می‌جستند. در مقطع انقلاب ۵۷ ایران با اختلالی که در بازار نفت ایجاد شد، علیرغم افزایش تولید نفت عربستان سعودی، با این وجود، قیمت هر بشکه نفت به تقریباً ۴۰ دلار هم رسید. در اوایل دهه ۸۰ درآمد عربستان سعودی از نفت به ۱۰۰ میلیارد دلار در سال رسید. پس از آن با آغاز رکود اقتصادی دنیای سرمایه‌داری و پائین

فلسطین‌ها، زمینه را برای فعال شدن بیشتر فرانسه و روسیه در امور این منطقه آماده کرده است. گردنکشی‌های نظامی آمریکا، که محور اصلی دیپلماسی امپریالیستی آن را تشکیل می‌دهد، و اشتیاق محافل جنگ‌طلب دستگاه حاکمه در این کشور به تحمیل سلطه خود از طریق زور، در مواردی باعث نگرانی برخی از دول غربی و حتی رژیمهای تحت سلطه و مطیع آن گردیده است. روسیه و کشورهای عضو «اتحاد اروپا» که بدنبال پیدایش چنین وضعیتی بوده‌اند، برای خارج کردن انحصار سلطه‌گری امپریالیزم آمریکا در منطقه خاور میانه، دست بکار شده‌اند.

با این وجود پتانسیل آمریکا برای حفظ سلطه خود در این منطقه را نباید دست کم گرفت. در حال حاضر آمریکا با راه انداختن مانور نظامی سه ماهه نزدیک مرز کویت و عراق، تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا شرایط را تا حدود زیادی به روال عادی برگردانده است. با در نظر گرفتن منافع عظیم اقتصادی و سیاسی آمریکا در خاور میانه و بویژه خلیج فارس، تداوم تخاصصات و امکان راه‌اندازی جنگ‌های جدید به هر شکل و بهانه‌ای از سوی محافل امپریالیستی آمریکا را نباید نادیده گرفت.

بمباران تأسیسات صنعت نفت و دیگر صنایع عراق توسط نیروی هوایی آمریکا و متحدین آن در طول جنگ خلیج، طبق تخمین «Arab Monetary Fund»، ۱۹۰ میلیارد دلار خسارت به عراق وارد آورد.

«اریک رولو» یکی از دیپلماتهای فرانسوی در نوشته‌ای تحت عنوان «سیاست گردنکشی آمریکا در مورد عراق»، فوریه ۱۹۹۵، خسارات وارد شده به عراق را چنین ترسیم می‌کند:

انهدام ۹۲٪ از تأسیسات برق رسانی؛ ۸۰٪ از پالایشگاههای نفتی و ۱۳۵ شبکه تلفنی؛ بیش از ۱۰۰ پل و خطوط راه‌آهن و راههای شوسه؛ هزاران دیزل قطار و واگن‌های حامل مواد غذایی و کالاهای ایستگاههای رادیو و تلویزیون و کارخانجات سیمان‌سازی، پارچه بافی، دارو سازی و تولید آلومینیوم.

تا قبل از جنگ خلیج، عراق به عنوان یکی از بزرگترین صادر کنندگان نفت به شمار می‌آمد. تقریباً کل درآمد حاصله از فروش نفت در این دوره به مصرف جنگ با ایران رسید.

در حال حاضر در نتیجه تحریم اقتصادی آمریکا، عراق اجازه دارد ۷۵۰ هزار بشکه نفت خام در روز تولید کند که از این مقدار تنها ۵۰ هزار بشکه از آن، بوسیله کامیون به اردن صادر می‌شود و بقیه به مصرف داخلی می‌رسد. البته در طول ۵ سال گذشته ایران همواره در حال خرید و فروش مقداری نفت بطور قاچاق (اما با اطلاع کامل آمریکا)، از طریق نفتکش‌های خود در شط العرب، به عراق بوده است. با این حال، در نتیجه این تحریم، تولید داخلی عراق به سطح تولید آن در سال ۱۹۶۲، زمانی که جمعیت آن نصف جمعیت کنونی (۱۸ میلیون نفر) بود، رسیده است.

به گزارش روزنامه تایمز مالی، ۲۴ مارس

۱۹۹۵، اکثر جمعیت عراق از طریق کوبین مواد اولیه غذایی امورات خود را می‌گذرانند. سهمیه ماهانه به قرار زیر است: ۶ کیلو آرد، ۱/۲۵ کیلو برنج، ۷۵۰ گرم شکر، ۶۰۰ گرم روغن، ۵۰۰ گرم پودر رختشویی و یک قالب ونیم صابون. حدود ۱۰٪ از نیروی کار متخصص مورد نیاز در اثر این اوضاع از عراق به خارج رفته‌اند.

به گزارش خود سازمان ملل، ۴ میلیون عراقی در فقر مطلق زندگی می‌کنند و محتاج مواد غذایی هستند؛ یک میلیون در معرض خطر گرسنگی پسر می‌برند؛ ۲۵٪ از کودکان زیر ۵ سال از سوء تغذیه رنج می‌برند.

طبق آمار سازمان بهداشت جهانی، از سال ۱۹۹۱ تا کنون ۵۰۰ هزار کودک عراقی در نتیجه تأثیر مستقیم تحریم اقتصادی جان خود را از دست داده‌اند.

طبق گفته سازمان ملل، به عنوان یکی از شرایط آتش بس جنگ خلیج، عراق مجبور خواهد بود که بین سالهای ۱۹۹۶ و ۲۰۰۵، ۳۰٪ از درآمد نفت خود را به عنوان غرامت جنگ (۷۸ میلیارد دلار) به کویت بپردازد. همچنین قروض عراق به بانک‌های خارجی بالغ بر ۴۲ میلیارد دلار است.

شکی نیست که صدام حسین برای خلاصی از این وضعیت از تمام نفوذ مطبوعات در دنیا برای جلب افکار عمومی به وضعیت اسفبار مردم عراق، به نفع خود، استفاده خواهد کرد.

کودکان عراقی در شرایطی جان خود را از دست می‌دهند که صدام مشغول ساختن کاخ‌های مجلل بیشتر برای خود و خانواده خود است. خرید سلاحهای جدید، چه بصورت مستقیم و چه غیر مستقیم از دول غربی و شرقی در طول ۵ سال گذشته همواره ادامه داشته است.

تحریم اقتصادی آمریکا به عینه نشان داده است که نه برای تضعیف صدام و سرنگونی او در نظر گرفته شده، بلکه، برای دافان کرد نیزیکی نسل‌های آینده مردم عراق طرح‌ریزی شده است. یعنی همین کودکانی که امروز در اثر سوء تغذیه یا از میان می‌روند و یا دچار انواع و اقسام امراض و بیماری‌ها و عقب افتادگی‌ها در آینده، در سنین جوانی، خواهند شد.

به علاوه تحریم عراق تأثیر مستقیم خود را بر زندگی و معیشت مردم کردستان که تمام هستی خود را در چنین اوضاعی از دست داده‌اند، گذاشته است. در حال حاضر از تمام حجم سوخت مورد نیاز مردم کردستان عراق، ۱/۴ آن به کردستان راه می‌یابد و ۵ برابر قیمت سابق به مردم فروخته می‌شود. طبق سیاست آمریکا، فعلاً تنها راه وارد کردن مواد غذایی به کردستان از طریق مرز ترکیه صورت می‌گیرد. در صورت بوجود آوردن هرگونه شرایط قیام از سوی مردم در کردستان این راه فوراً می‌تواند مسدود گردد و اوضاع کنترل شود.

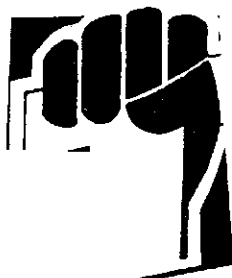
بنابراین، ادامه این تحریم نه به سرنگونی صدام، بلکه به تباهی مردم عراق و کردستان منجر می‌گردد. دفاع از ادامه آن از سوی نیروهای انقلابی توجیه پذیر نیست.

بسیاری است تحت چنین شرایطی موضع سوسیالیستهای انقلابی در مورد تحولات منطقه کردستان نمی‌تواند هیچگونه همخوانی‌ای با عملکرد دولت‌های ارتجاعی منطقه، نقشه‌های امپریالیستها و پراتیک خائنانه احزاب بورژوا ناسیونالیست که وجود خود را به هستی مردم کردستان تحمیل کرده‌اند، داشته باشد. دست همه نیروهای فوق باید از شکل دادن به زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردم کردستان کوتاه شود. هرگونه همکاری و مشارکت، هر چند کوتاه مدت، موقتی و مشخص با نیروهای فوق در حکم خیانت به آمل و اهداف ملتی است که در طول بیش از یک قرن بهای بدست آوردن هویت ملی و داشتن زندگی‌ای راحت در سرزمین خود را با خون انسانهای چند نسل پی در پی پرداخته است.

مبارزه علیه دخالت و جنگ‌اندازی دول ارتجاعی منطقه و امپریالیستها به حریم حقوق مردم کردستان، نمی‌تواند در کنار هیچیک از نیروهایی که تاریخاً تمام هستی ملت کرد را وجه المصالحه زد و بندهای خود با این دول ارتجاعی و امپریالیستها قرار داده‌اند، صورت گیرد. سوسیالیستهای انقلابی بایستی با ایجاد صف مستقل خود در کنار کارگران و زحمتکشان منطقه، در هر سطحی از سازمانیافتگی که قرار داشته باشند، در حالی که مبارزات خود برای کوتاه کردن دست امپریالیزم و حکومت‌های ارتجاعی منطقه از کردستان را سازمان می‌دهند، در عین حال علیه احزاب بورژوازی برای رهایی مردم از سلطه آنها در کردستان هم مبارزه کنند. این احزاب تنها عامل اصلی اشاعه تفکرات ناسیونالیستی در میان مردم هستند. مبارزه علیه آنها از مبارزه برای سوسیالیزم جدا نیست.

ایجاد صف مستقل توده‌های کارگر و زحمتکش؛ سازماندهی پیشگام انقلابی در تشکیلاتی منضبط حول برنامه‌ای ضد سرمایه‌داری؛ تشکیل فدراسیونی از همه نیروهای سوسیالیستی رآویکال و انقلابی، کرد و غیر کرد در کردستان و منطقه خاورمیانه که برای سرنگونی دول ضد انقلابی، کسب قدرت سیاسی و رهاسازی کارگران و زحمتکشان از سلطه همه نیروهای بورژوازی وابسته به ارتجاع منطقه و امپریالیستها مبارزه می‌کنند؛ برپایی شوراهای کارگران و زحمتکشان و تعیین چشم‌انداز سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، از طریق مشارکت مستقیم خودشان در کلیه امور این شوراها، از جمله اهداف اصلی نیروهای انقلابی در منطقه کردستان و خاور میانه به شمار می‌آیند. بدون چنین چشم‌انداز و پیوند مبارزاتی‌ای رهایی کارگران و زحمتکشان هیچیک از کشورهای منطقه و ملت کرد از یوغ سرمایه‌داری و بورژوازی حامی آن امکان‌پذیر نیست.

اکبر ۱۹۹۶



اوضاع کنونی کردستان عراق

مطلب زیر گفتگویی است که «کارگر سوسیالیست» با رفیق «رنوف شل» یکی از فعالین جنبش کمونیستی عراق انجام داده است. این گفتگو از روی نوار پیاده شد و پس از تغییرات جزئی عیناً در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد.

کارگر سوسیالیست: رفیق رنوف! با تشکر از اینکه قبول کردید گفتگویی با هم داشته باشیم، ممکن است مقداری راجع به سابقه فعالیت سیاسی خود توضیح دهید؟
رنوف: از اینکه فرصتی فراهم شد که به برخی از مسائل کردستان و عراق بپردازیم از شما متشکرم. من در سال ۱۹۵۲ با حزب کمونیست عراق (مترادف حزب توده ایران) تماس داشتم و در سال ۱۹۵۴ عضو این حزب شدم و تا سال ۱۹۶۶ به عنوان یکی از اعضا کارگر این حزب باقی ماندم. در سال ۱۹۶۷ در این حزب انشعابی صورت گرفت و من در آن مقطع با بخش انقلابی آن که از «مانو» و «چه گوارا» پشتیبانی می‌کردند همراه شدم.

در سال ۱۹۷۱ از این بخش هم جدا شدم. پس از آن کوشش کردم با تعدادی از رفقای خود تشکیلاتی دیگری بسازیم که تا حالا موفق نشده‌ایم. در یک کلام، من خود را کارگر کمونیستی می‌دانم که برای برقراری و تداوم جنبش کمونیستی همیشه مبارزه کرده‌ام.

ک.س: ممکن مقداری در مورد تحولات منطقه از پس از خروج ارتش صدام از کویت و حمله او به کردستان عراق توضیحاتی بدهید؟
رنوف: توضیح این تحولات را بایستی از این شروع کرد که چرا اصلاً جنگ ایران و عراق شروع شد؟ چرا جنگ خلیج شروع شد؟
دلیل شروع جنگ ایران و عراق خیلی روشن است. دلیل این جنگ از میان برداشتن جنبش انقلابی در ایران بود. همچنین اینکه چرا جنگ خلیج آغاز شد، برای من که در آنجا بودم مسئله‌ای آشکار بود.

در پایان جنگ ایران و عراق تنها سؤالی که برای همه مردم مطرح بود این بود که، نتیجه ۸ سال جنگ و این همه کشت و کشتار و از بین رفتن‌ها چه بود. این سؤالی بود که نه دولت ایران و نه دولت عراق برای آن پاسخی داشت. دولت عراق از لحاظ اقتصادی و نظری (توجیه دلایل جنگ) وضعیت خیلی بدتر از دولت ایران بود. در آن مقطع در عراق، و بویژه در جنوب عراق، مردم در حال سازماندهی خود با دیگر احزاب کمونیستی و غیر کمونیستی علیه صدام بودند. صدام قصد داشت با حمله به کویت با یک تیر دو نشان بزند. هم از طریق گرفتن پول از کویت وضع اقتصادی خود را بهتر کند، و هم جنبش مردمی در عراق را سرکوب کند. اما این دامی بود که دولتهای امپریالیستی برای او گذاشته بودند، زیرا می‌دانستند که صدام چطور فکر می‌کند. یعنی از آنجا که امپریالیستها می‌دانستند که صدام بالاخره برای برون رفت از فشارهای داخلی بایستی اقدامی صورت دهد، بنابراین مسئله کویت را برای او بوجود آوردند و او هم در این دام افتاد و لشکرکشی دول امپریالیستی به منطقه خلیج فارس صورت

گرفت. و از این طریق برای خود یک بازار اسلحه فروشی بزرگ ایجاد کردند. و از طریق صدام هم جنبش مردم عراق را سرکوب کردند. و نگرانی آنها برطرف شد.

اکنون با مراجعه به مکاتباتی که با رفقای خود در آن مقطع داشتم اینطور معلوم می‌شود که یک جنبش انقلابی در عراق در حال شکل‌گیری بود. برخی از این مکاتبات در مورد توضیح وضعیت عراق و کردستان و غیره است و از این لحاظ مکاتباتی بسیار ارزشمند هستند.

وقتی صدام در جنگ خلیج شکست خورد، مردم در عراق و کردستان قیام کردند. در آن زمان ۳۰۰ هزار سرباز عراقی در کردستان مستقر بودند. آنها یک فتنه علیه مردم شلیک نکردند و خود را در اختیار مردم قرار دادند. خودشان می‌آمدند و می‌گفتند بیایید اسلحه‌ها را بردارید، ما با شما هستیم. در آن موقع در سلیمانیه سربازان ارتش و مردم با هم برادر شده بودند. سربازها به خانه‌های مردم می‌رفتند و غذا می‌خوردند و روز بعد می‌رفتند جای دیگر. در مقطع قیام اصلاً مسئله عرب و کرد و جنگ ناسیونالیستی وجود نداشت.

در اینجا بایستی به یک مسئله اشاره کنم، و آن اینکه، صدام حسین دارای لشکری است است بنام «گارد ملی» که برای او بسیار مهم است. جایی که خطر داشته باشد این گارد را نمی‌فرستد. در ابتدا اشغال کویت توسط این لشکر صورت گرفت. اما پس از آن این لشکر از کویت خارج شد و در بصره مستقر شد و لشکر دیگری که اکثرشان از مردم عادی کارگر و دهقان و غیره بودند که به زور به کویت فرستاده شدند. وقتی نیروهای دول متحد به کویت حمله ور شدند در واقع این لشکر مردم عادی بود که اکثرشان در حالی که بین بصره و نیروهای متحده در بن بست گرفتار شده بودند قلع و قمع شدند. زیرا اگر بطرف بصره می‌رفتند «با گارد ملی» روبرو می‌شدند که می‌گفت چرا بر می‌گردید، و اگر در کویت می‌ماندند مورد حمله نیروهای متحد قرار می‌گرفتند. در آن زمان حتی یک سرباز هم از «گارد ملی» کشته نشد.

آنهایی که از کویت جان سالم بدر بردند به بصره آمدند و وقتی دیدند در آنجا قیام شده به مبارزین پیوستند. در کردستان، در سلیمانیه و اربیل و شهرهای دیگر، حتی در دهکده‌های کوچک مردم از قبل شوراهای را تشکیل داده بودند. علیرغم وجود بسیاری از گروه‌های چپ و کمونیست در این شوراهای، برخی از آنها تحت تسلط گروه و نظر خاصی نبودند. در همه این شوراهای خود مردم انتخابات برگزار می‌کردند و نمایندگانشان را انتخاب می‌کردند. جریانات چپ بسیار فعال بودند و مبارزه می‌کردند، اما نمی‌توانیم بگوییم همه چیز دست آنها بود. تنها می‌توان گفت که مردم خیلی به آنها اطمینان داشتند. و این اطمینان داشت هر روز بیشتر می‌شد.

اما این مسئله که ۳۰۰ هزار سرباز در کردستان همراه مردم شده بودند و اسلحه‌ها و توپ و تانک خود را به آنها تحویل داده بودند و از آنها پشتیبانی می‌کردند، بسیار باعث نگرانی دولتهای امپریالیستی شد.

در همان حالی که قیام در عراق شروع شد، در اردن هم شورش شده بود. در ترکیه ۳۰۰ هزار کارگر زغال سنگ در اعتصاب بودند، در ایران کارگران در حال اعتصاب بودند. خلاصه وضع

خطرناکی در کل منطقه وجود داشت و امپریالیزم به راه انداختن جنگ خلیج و بزرگ کردن آن نیاز داشت. بنابراین همین که این وضع بوجود آمد، امپریالیزم مسئله رهبری و ناسیونالیزم و غیره را بهانه کرد و رهبران کرد که تا آن زمان در آمریکا و کشورهای اروپایی زندگی می‌کردند را با روزنامه‌نگار و سر و صدای زیاد به کردستان فرستاد. اینها قول دادند که ما نمی‌گذاریم بار دیگر صدام به اینجا حمله کند و مسائل دیگر.

اما قبل از برگشت این رهبران به کردستان قیام بسیار پیش رفته بود. سلیمانیه و اربیل به دست مردم افتاده بود و دولت صدام کاملاً شکست خورده بود. تمام مردم به کمک مردم کرکوک رفتند. در کرکوک در آن زمان به خاطر جنگ ایران و عراق در گذشته مهمترین پایگاه نظامی عراق وجود داشت. مردم تمام این پایگاه را گرفتند. حتی فرودگاه نظامی آنجا را تسخیر کردند. یکی از دوستان خودم که از پیشمرگه‌ها و فرماندهان گروه طالبانی بود، خودش به من گفت که، طالبانی‌ها و بارزانی‌ها به ما دستور دادن که از کرکوک خارج شویم و الا صدام حسین می‌آید و بمب شیمیایی می‌اندازد. در آن زمان صدام تقریباً از پا افتاده بود. در طول جنگ خلیج هواپیماهای آمریکا تمام محلهای شیمیایی و غیره را زده بودند. وقتی آنها از کرکوک خارج شدند ارتش صدام آمد و نقشه‌ای که آمریکا و دیگر دولت‌های غربی ریخته‌اند این بود که از طریق رادیو اعلام کردند که صدام آمده و می‌خواهد بمب شیمیایی بزند و غیره. و از این طریق وحشتی در مردم برآه انداختند و مردم همه چیز را رها کردند و به طرف مناطق کوهستانی ایران و ترکیه برآه افتادند.

در عراق و کردستان مردم اصلاً به رادیوهای بغداد و یا تهران گوش نمی‌دهند، زیرا آنها خیلی خیلی دروغ پخش می‌کنند. آنها به رادیو بی‌بی سی و رادیو فرانسه و اسرائیل گوش می‌دهند. و اخبار آنها را خیلی باور می‌کنند. در آن زمان تمام این رادیوها می‌گفتند که صدام آمده و می‌خواهد بمب شیمیایی بزند.

یکی از دوستان خودم بنام «حسین رضا» که معلم دبستان بود با چند پیشمرگه دیگر تصمیم گرفتند که فرار نکنند. آنها وقتی ارتش صدام رسید از پشت یک تپه ساعتی در مقابل آن ایستادگی و از پیشرفت سربازان جلوگیری کردند. تا اینکه توسط هلی کوپتر به آنها حمله شد و آنها را کشتند.

همانطور که می‌دانید در قرارداد آتش بس که بین ژنرالهای صدام و آمریکا امضاء شد، قرار بر این شده بود که صدام حق استفاده از هلی کوپترهای خود را نداشته باشد. اما پس بدلیل اینکه صدام گفته بود ما باید بتوانیم سربازهایی را که هنوز در خاک عراق داریم جمع کنیم و به خاک عراق بیاوریم، ژنرالهای آمریکایی هم توافق کردند که از هلی کوپترها استفاده شود. همانروز که این قرار امضاء شد هلی کوپترهای صدام به بصره رفتند و ۵۰ تا ۶۰ هزار نفر را قتل عام کردند. رسانه‌های خبری در غرب یک کلام هم در این باره نگفتند. در منطقه باصطلاح امن هم همینطور. هواپیماهای ترکیه و ایران می‌آمدند بمباران می‌کردند و می‌رفتند.

خلاصه اینکه اگر نیروهای طالبانی و بارزانی می‌خواستند مقاومت کنند، می‌توانستند، زیرا تمام اسلحه‌ها و تانک‌ها و توپ‌های ضد هوایی دستشان بود. آنها همه را رها کردند و فرار کردند. زیرا دول امپریالیستی به آنها گفته بودند که مردم بایستی فرار

کنند. با فرار مردم در واقع انقلاب را شکست دادند و از میان برداشتند.

آنچه آمریکا در عراق انجام داد نه بر علیه صدام بلکه بر علیه مردم عراق بود که در حال قیام کردن در منطقه بودند و منافع امپریالیستها به خطر انداخته بودند. از یک سو، این انتقام آمریکا از مردم عراق بود و از سوی دیگر، خاموش کردن افکار عمومی در غرب که نشان بدهند که در مقابل صدام ایستاده‌اند. مردم کردستان تا کنون چنین زندگی نکرده بودند. آنها همه چیز را خودشان تولید می‌کردند و به مصرف می‌رساندند. امروز امپریالیستها آنها را در شرایطی نگاه داشته‌اند که باید مثل جوجه غذا در دهان آنها بیزند.

اگر سازمان ملل و دولت‌های منطقه دست از سر این ملت بردارند، کردها می‌توانند براحتی روی پای خودشان بایستند و محتاج کسی نباشند. اگر ممکن است در مورد چگونگی انتخابات باصطلاح پارلمانی در کردستان عراق توضیح دهید. رثوف: وقتی که مردم تحت فشار صدام حسین بودند، آنها می‌خواستند که علیه او و بورکراسی رژیم بعث در کردستان بپاخیزند و یک رژیم دموکراتیک و مردمی را روی کار بگذارند. در نتیجه همه رفتند و شب و روز در صف انتخابات انتظار کشیدند و این خودش نشاندنده یک خواسته قلبی مردم و عطش آنها برای دموکراسی در عراق و کردستان بودند. اما این دو حزب قبل از انتخابات شرایطی گذاشته بودند. و آن اینکه، احزاب چپ را از انتخابات محروم کرده بودند. تنها احزابی که محروم نشده بودند اسلامی‌ها بودند که نفوذ زیادی در مردم نداشتند و دیگری همین حزب کمونیست عراق بود که از اسلامی‌ها کمتر در مردم نفوذ داشت. احزاب کمونیستی دیگر بودند که حتی به آنها اجازه ندادند نزدیک صندوق‌های رأی بیایند. حتی به افراد مستقل حق شرکت در انتخابات ندادند.

آیا در طول انتخابات هنوز شوراها برقرار بودند؟ رثوف: بله، شوراها برقرار بودند، اما بسیار ضربه خورده بودند.

وقتی انتخابات شروع شد مردم خیلی از این مسئله استقبال کردند. از این که پای صندوق رأی می‌رفتند خیلی لذت می‌بردند. اما آنها بسیاری از احزاب و مردم را از این انتخابات محروم کردند و دو حزبی را در انتخابات آوردند که اصلاً مردم به آنها اعتماد نداشتند.

کدام یک از این دو حزب بیشتر رأی آورد؟ رثوف: فکر می‌کنم اتحادیه میهنی یک کمی بیشتر رأی آورد. و جنگ هم می‌خواست از همان موقع شروع شود. چون اتحادیه در آرای انتخاباتی دست برده بود و این آشکار شده بود و حزب دمکرات هم راضی نبود. و نمی‌توانستند دوباره انتخابات بگذارند. آمریکا هم آنها را راضی کرد که آرا را پنجاه پنجاه بین خود تقسیم کنند.

اما این پارلمان به معنی واقعی نبود. شما اگر بروید در کردستان کاملاً مشاهده خواهید کرد اینها اصلاً حزب نیستند و مثل یک حزب رفتار نمی‌کنند. وجود حزب را شما احساس نخواهید کرد. اینها مثل گروه‌های فئودال‌های قرن ۱۸ مکزیک هستند. هر یک از فرماندهان نظامی اینها خویشاوندان خود را دور خودش جمع کرده و هر کاری که می‌خواهد انجام می‌دهد، و حتی طالبانی و یا بارزانی هم نمی‌توانند چیزی بگویند. حضورشان کاملاً ملوک‌الطوایفی است.

آنهايي که از حزب دمکرات بودند می‌خواستند

خویشاوندان خود را به پارلمان بیاورند و اتحادیه میهنی هم همینطور.

احزاب عمده در کردستان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ ماهیت و نقش آنها در منطقه و رابطه آنها با رژیم‌های منطقه و آمریکا به چه صورتی است؟

رثوف: برای ارزیابی این احزاب عمده بایستی کمی به عقب برویم. پس از اینکه در عراق کودتایی توسط تعدادی از ژنرال‌های عراقی علیه پادشاه عراق صورت گرفت، متعاقب آن قیام مردمی دیگری صورت گرفت که ما به آن می‌گوییم انقلاب ۱۴ تموس ۱۹۵۸. در طول این انقلاب برای تقریباً یکسال کنترل همه چیز در دست مردم بود. در این انقلاب دولت عبدالکریم قاسم برای اولین بار در تمام تاریخ کردستان مجبور شد که بگوید کردها در این کشور با ما شریک هستند. این مسئله برای کردها بسیار مهم بود. و برای دول امپریالیستی خیلی بار سنگینی بود. همانطور که می‌گویند انقلاب اکثر تمام جهان را تکان داد، این قیام هم همه دول امپریالیستی را تکان داد. و این باعث شد که امپریالیستها و دول منطقه بیایند و دامهای خود را باز کنند. تا بتوانند این خطر را از بین ببرند. در این راستا اول، فئودال‌ها و مرجعین عراقی بهترین ابزار برای آنها بودند. بخشی از اینها به ایران و اردن ترکیه و عربستان سعودی فرار کرده بودند. و آن بخشی که مانده بودند به بغداد رفته بودند و گنج شده بودند که چه بکنند. دوم، جنبش‌های ناسیونالیستی بودند. این دو به دو پایگاه مهم برای دولت‌های امپریالیستی تبدیل شده بودند که بیایند و نقشه‌های خود را پیاده کنند. در آن موقع ملا مصطفی بارزانی که در روسیه بود به عراق برگشت و نماینده حزب مکررات کردستان عراق شد و دولت عراق هم از او استقبال زیادی کرد و موقعیت خیلی بزرگی در اختیار ایشان گذاشت. شخصیت قوی‌ای از او درست کردند.

در آن زمان فئودال‌هایی که یا از کردستان به عراق فرار کرده بودند و یا به کشورهای دیگر عربی رفته بودند با احزاب ناسیونالیستی تماس برقرار کردند و فعالیت‌هایی را شروع کردند. این فعالیت شامل ایجاد جنبش ناسیونالیستی کرد و جنبش ناسیونالیستی عرب می‌شد. آنها می‌گفتند دولت عبدالکریم قاسم دولت عربی و یا ناسیونالیست نیست. این احزاب ناسیونالیست و دولت عبدالکریم قاسم را یک دولت کمونیستی می‌دانستند. اینها را طرفداران حزب بعث و جمال عبدالناصر و احزاب عشیرتی و قومی مطرح می‌کردند. اما حزب دمکرات کردستان می‌گفت باید خود مختاری داشته باشد و غیره.

حزب کمونیست عراق چون در میان دهقانان عراق، بویژه دهقانان کرد، خیلی نفوذ داشت باعث این شد که دولت عراق نه فکر خارج کردن کنترل از دست مردم بيفتد. دولت عراق قانون اصلاحات ارضی را آورد. این قانون تمام زمین‌ها را از دست فئودال‌ها خارج کرد و به دهقانان داد. اما این فئودال‌ها مسلح شدند و در سال ۱۹۶۰ لشکری درست کردند و با کمک رژیم‌های منطقه و بویژه ایران آمدند و بر علیه عبدالکریم قاسم جنگیدند تا این اصلاحات ارضی را از میان بردارند. آنها به ترور دهقانان و کمونیستها پرداختند. پایگاه‌های حزب کمونیست را به آتش کشیدند و غیره. اما حزب کمونیست هیچ چیز نمی‌گفت و به اعضایش می‌گفت که هیچ کاری نکنند و سازشکار باشند.

بارزانی هم به کردستان رفت و با شاه و آمریکا

تماس گرفت و اسلحه گرفت. از همان موقع جنبش کردستان، تحت رهبری این حزب، با شاه و آمریکا و اسرائیل تماس داشت.

وقتی دولت عبدالکریم قاسم در سال ۱۹۶۴ سقوط کرد، دولت ائتلافی بعث و ناصر و عبدالسلام عارف روی کار آمد. در واقع این کودتای ناسیونالیستها بود علیه عبدالکریم قاسم که کشته شد. از حزب کمونیست عراق خیلی کشته شدند. در یک روز ده هزار نفر در عراق کشته شدند. اکثر اینها از کارگران عادی بودند که بسیار مقاومت کردند. اما اسلحه نداشتند و شکست خوردند. وقتی این دولت روی کار آمد، بارزانی با آن شروع به مذاکره کرد. در طول این مذاکرات بین بارزانی و «مکتب سیاسی» اختلاف افتاد. رؤسای مکتب سیاسی‌ها ابراهیم احمد بود و جلال طالبانی که داماد ابراهیم احمد است. باضافه یک عده از روشنفکران. فئودال‌ها با بارزانی بودند و روشنفکران با مکتب سیاسی. اینها اما پس از یکی دو جنگ، دیگر نتوانستند با بارزانی مقابله کنند و در سال ۱۹۶۴ به ایران فرار کردند. شاه هم آنها برد همدان و تا سال ۱۹۶۵ در آنجا نگه داشت و اسلحه‌های آنها را گرفت. در این سال بارزانی به آنها عفو عمومی داد و شاه هم سلاح‌های آنها را به علاوه مقداری سلاح دیگر و پول به آنها داد و به کردستان برگشتند.

در آن زمان در شرایطی که بارزانی آشکارا از اسرائیل و ایران و آمریکا کمک می‌گرفت در عین حال از شوروی هم کمک می‌گرفت. خود رژیم‌های ایران و دولت ائتلافی عراق هم از همه امپریالیستها کمک می‌گرفتند.

انگیزه اینها برای کمک به بارزانی چه بود؟ رثوف: انگیزه اینها بسیار متعدد و متفاوت بود. از مسئله خفه کردن جنبش در فلسطین تا شاه و کنترل خلیج و فارس، و از میان برداشتن جنبش ظفار که جنبش بسیار بزرگی بود. همه این عوامل به یکدیگر ربط داشتند. مردم بسیار فریب خورده بودند. خود من که یک کمونیست بودم فکر می‌کردم بارزانی بسیار مترقی است. به ما که مدام به رادیو شوروی و چین گوش می‌دادیم و روزنامه‌ها را مطالعه می‌کردیم اینطور تلقین شده بود. ما فکر می‌کردیم که بارزانی از روی ناچاری ست که از شاه و اسرائیل کمک می‌گیرد.

اما دو انگیزه دیگر هم بود. اول، فرسایشی کردن جنگ داخلی در عراق. زیرا در صورت طولانی شدن این جنگ مردم ساکت می‌شدند و مسئله انقلاب و غیره منتفی می‌گردید، دوم، بازار اسلحه فروشی در منطقه داغ نگه داشته می‌شد.

و قتیکه طالبانی و دارو دسته‌اش به کردستان برگشتند، با دولت وقت تماس گرفتند و باز دوباره از دست بارزانی فرار کردند و رفتند پیش عبدالسلام عارف و با کمک‌های او (امکانات روزنامه و رادیو) به سازماندهی خود پرداختند. آنها توانستند بسیاری از مردم را گول بزنند و در سال ۱۹۶۶ جنگ بزرگی را با بارزانی شروع کردند. جنگ امروز ۱۹۹۶ اینها ریشه در همان جنگ و خونریزی‌های آن زمان دارد که بر سر پول و مقام و منافع عشیرتی بود. و امروز هم همین‌طور. جنگ اینها جنگ طبقاتی نیست. که یکی بورژوا است و دیگری فئودالی. البته جریان جلال طالبانی می‌گوید ما نماینده بورژوازی هستیم و جریان بارزانی فئودالی، در نتیجه ما مترقی هستیم! همه اینها سر تا پایکی هستند. اختلاف اینها سر پول و مقام و اینجور چیزها است.

اگر ممکن است بیشتر در مورد همین جنگ اخیر این

کردستان بورژوازی وجود داشت و از قدرت برخوردار بود. امکانات زیادی داشت. این بورژوازی در عرصه صنعت و کشاورزی و تجاری فعال بود. عقیده و تفکر بورژوازی هم داشتند. مثلاً نقشه می‌ریختند و رشد می‌کردند. با کشورهای اروپایی رابطه داشتند. تحلیل اقتصادی داشتند و برای استثمار کردستان برنامه داشتند. اما وقتی این دو حزب آمدند، اینها آمدند و تمام ماشین آلات و غیره را بردند فروختند به ایران، حتی پل‌های آهنی را باز کردند و به ایران فروختند. الان همه پلها چوبی است. حتی کامیونها و سوارها را فروختند. حتی ماشینهای زباله جمع کنی را هم بردند و فروختند. این پولها را هم در اقتصاد بکار نمی‌گرفتند، بلکه به حسابهای بانکی خود در اروپا فرستادند. طبقه بورژوا را از بین بردند و بخشی از آنها را کشتند. یکی از ثروتمندان بزرگ بنام «علی بسکنی» بود که در زمان بمب شیمیایی حلبچه خیلی به مردم آواره کمک کرد. مدرسه و مسجد می‌ساخت. اما خوب خیلی علاقه داشت که بورژوازی در کردستان تقویت شود. این شخص را در خیابان کشتند. بخشی از آنها فرار کردند و در خارج هستند، ولی تمام اموالشان را از دست دادند. حالا در کردستان نه کارخانه‌ای است که تولید کند و نه کشاورزی وجود دارد. بورژوازی‌ای هم در کار نیست که استثمار کند. دو طبقه وجود دارد، فرماندهان نظامی گروه طالبانی و بارزانی در یک طرف و مردم خیلی خیلی فقیر و بدبخت در طرف دیگر.

در صورت حمله دوباره صدام به کردستان کمونیستها چگونه بایستی به مبارزه علیه او اقدام کنند؟
رتوف: بله، چیزی که می‌خواهم بگویم تنها نظر خودم نیست و تعدادی از رفقای خودم که در حال حاضر در کردستان هستند و فعالیت می‌کنند و نشریه دارند همین عقاید را دارند، آنها دوسال پیش شعار خود را مطرح کرده‌اند. آنها نه از صدام در مقابل آمریکا دفاع می‌کنند و نه در مقابل او از احزاب ناسیونالیستی کرد. آنها شعارشان اینست که باید مبارزه مردم عراق تحت ستم صدام را با مبارزه مردم در کردستان جوش داد. در گذشته مثلاً، وقتی ما از حزب کمونیست عراق جدا شدیم رفیقیم و علیه دولت عراق مبارز مسلحانه کردیم. اسلحه برداشتیم و رفیقیم در کوهها و جنگل‌ها و کشته دادیم و غیره، اما به جایی نرسید. چرا؟ برای اینکه ما خودمان را از مردم جدا کرده بودیم. نمی‌خواستیم که از آنها یاد بگیریم، بلکه می‌خواستیم به آنها چیز یاد بدهیم.

مردم در عراق بسیار تحت ستم صدام هستند و بایستی روزی انفجاری صورت گیرد. امپریالیستها و ناسیونالیستهای منطقه این را خیلی خوب می‌دانند، ولی می‌خواهند این انفجار خیلی آهسته باشد و تأثیر زیادی نگذارد. ما باید به این انفجار کمک کنیم که هر چه قوی‌تر انجام گیرد. اگر ما مبارزه خود را از مبارزه مردم کرد و عراق جدا کنیم، به جایی نخواهیم رسید. ما در اوضاع کنونی بایستی بگویم دست همه دول از کل عراق کوتاه. زیرا درست است که مرکز ثقل مبارزه فعلاً در کردستان است اما دعوی اصلی این دول بر سر نفت عراق است. بعد از آن بایستی کارگران و زحمتکشان منطقه را برای سرنگونی همه رژیمهای منطقه و احزاب ناسیونالیستی سازمان داد.

با تشکر

دولت آمریکا و سازمان «سیا» می‌خواهند او سر کار باقی بماند. این مردم کردستان و عراق هستند که بایستی با قیام خود او را از میان بردارند. غیر از این راه دیگری برای کردستان و مردم عراق وجود نداشتند.

در مورد بازگشت نیروهای طالبانی به سلیمانیه و رهن بطرف اربیل چه فکر می‌کنید؟
رتوف: نحوه آمدن طالبانی و حمله به سلیمانیه و نزدیک شدن به اربیل طوری است که ما می‌بینیم یکبار حمله می‌کند و یکبار بجایی دیگر می‌رود و عقب نشینی می‌کند و دوباره جلو می‌رود. این نشان می‌دهد که اینها دیگر قدرت جنگ پارتیزانی که در گذشته داشته‌اند را ندارند. چرا؟ برای اینکه موقعی که جنگ پارتیزانی می‌کردند، من بخاطر دارم ۵۰ تا ۶۰ پیشمرگه کل یک پادگان ارتش عراق را متوقف می‌کردند و حتی به گروگان می‌گرفتند. آنها مبارزینی بودند که برای پول نمی‌جنگیدند. بلکه برای عقاید ناسیونالیستی خودشان می‌جنگیدند. فدایی‌های واقعی بودند. اما اکنون چنین نیست. بخشی از آن جنگجویها حالا ثروتمند شده‌اند و به اروپا آمده‌اند. بخشی دیگر اعتقاد خود را از دست داده‌اند. امروز این افراد مسلح از داخل ماشین می‌جنگند و با ماشین هم فرار می‌کنند. اینها همان افرادی هستند که یا در ارتش صدام بوده‌اند و یا از ایران آمده‌اند و به کوه‌های کردستان اصلاً آشنا نیستند. اینها فقط جسد‌ها را می‌شناسند و پس. اگر به کردستان و کوه‌های آن آشنا بودند می‌توانستند مناطقی را در کوه‌ها بگیرند و از آنجا مدتها مقاومت کنند.

فکر می‌کنید این دو جریان بتوانند در مورد اختلافاتشان به توافق برسند؟

رتوف: این‌ها در حدود ۳۰ سال است که با هم می‌جنگند و باز صلح می‌کنند و دوباره می‌جنگند. برای اینکه در این جنگها بچه‌های آنها کشته نمی‌شوند بلکه، بچه‌های مردم بیچاره هستند که کشته می‌شوند.

یک سال پس از قتل و عام صدام در کردستان آنها رفتند و صدام حسین را بوسیدند.

آیا چشم‌انداز آینده کردستان آزاد تحت رهبری این دو حزب را امکان‌پذیر می‌بینید و اگر نه، ایده آل خودتان را برای آینده کردستان چیست؟

رتوف: من فکر می‌کنم این دو حزب در نهایت با صدام سازش خواهند کرد و تا حدودی حقوق ملی مردم کردستان را هم بدهند. اما در چارچوب منافع دول ترکیه و آمریکا.

اما یک مسئله است و آن اینکه، فشاری که زوری مردم کرد در کردستان ایران و ترکیه بوده بیشتر از فشاری بوده که روی مردم در کردستان عراق بوده. کردها در عراق دارای حقوقی بودند و برای خود جایگاهی داشتند. مشکل ملی مردم کرد به تنهایی قابل حل نیست و باید این مسئله در رابطه با جنبش طبقاتی مردم ترکیه و ایران و عراق حل شود. جدا شدن کردستان بنفع جنبش انقلابی و مردم کرد و مردم منطقه نیست.

وضعیت طبقاتی در کردستان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

رتوف: مشخص کردن وضعیت طبقاتی در کردستان همچنین نشان می‌دهد که ما تا چه حدی با چه گروهی همکاری هستیم. وقتی که یک حزب چپ می‌خواهد با احزاب بورژوازی و خرده بورژوازی همکاری کند حدود و ثغور این همکاری را می‌داند. اما در کردستان چنین نیست. وضعیت طبقاتی‌ای که وجود داشت از میان رفته است. تا قبل از ۱۹۹۱ در

دو جریان و تأثیر آن روی زندگی مردم توضیح دهید. رتوف: اینکه اینها می‌گویند جنگ این بار بر سر زمین بوده مسئله اصلی نیست و همانطور که گفتیم بر سر مقام و قدرت و پول است.

بارزانی می‌گوید آمریکا قصد صلح دادن ندارد و ما را اصلاً فراموش کرده است. در ضمن لوله نفت عراق به ترکیه که از منطقه بارزانی رد می‌شود فعلاً قطع است و او نمی‌تواند از این طریق پولی دریافت کند. آمریکا هم موفق نشد که در این منطقه عده‌ای را آماده کند و علیه صدام کودتا راه بیندازد. در نتیجه فعلاً می‌خواهد صدام به همین صورت بر قدرت باقی بماند. بارزانی از مدتها پیش با صدام تماس آشکارا داشته است و مشورت می‌کند و آمریکا هم به این مسئله واقف است. ترکیه هم بارزانی را تشویق می‌کند که برو با صدام تماس بگیرد و دولت خود را تشکیل بده که راه نفت باز شود و هم ما استفاده کنیم و هم شما.

ایران هم با کشورهای عربی مشکلات خودش را دارد. دولت ایران با ترکیه و عراق اختلافات زیادی دارند. به طالبانی هم کمک می‌کند. ۲۰۰ هزار نفر عراقی در ایران هستند که تعلیم نظامی می‌بینند. در این میان مسئله پ.ک.ک هم مطرح است. دولت ترکیه آب رودخانه فرات را تقریباً قطع کرده است. در نتیجه سوریه پ.ک.ک را مجبور می‌کند که با ترکیه بجنگد و از این طریق در توازن قوای سیاسی منطقه از ترکیه دست بالاتری داشته باشد.

این اوضاع تأثیر خیلی بدی روی زندگی مردم گذاشته است. هر چه می‌کارند در حریق این جنگ می‌سوزد و به باد می‌رود. هیچ تولیدی وجود ندارد. مردم در فقر و فلاکت زندگی می‌کنند.

آمدن صدام به اربیل و یا رفتن طالبانی به طرف ایران چیزی نبود که ما نمی‌دانستیم. ما همیشه می‌دانستیم که چنین چیزی بالاخره رخ خواهد داد. اما در واقع این سؤال را باید از مردم کردستان کرد. مردم کردستان قبل از انتخابات پارلمانی می‌گفتند همه چیز را قبول می‌کنیم، سرما، گرسنگی و تلف شدن بچه‌هایمان، اما صدام برنگردد. این امید مردم کرد بود. اما حالا این طور فکر نمی‌کنند. حالا می‌گویند صدام بیاید اما جنگ برادرگشی نباشد. ما می‌خواهیم بدست صدام کشته شویم اما یک کرد نباید ما را بکشد. ما باید به رأی مردم رجوع کنیم. آنها می‌گویند کشت و کشتار یکدیگر سیال است! آنچه باعث خوشحالی من و امثال من است اینست که، اکثریت مردم کردستان در این جنگ بی طرف هستند و با ادامه آن موافق نیستند.

اگر آن عراقی‌هایی را که ایران تعلیم داده و حالا به جلال طالبانی کمک می‌کنند که دوباره به کردستان برگردد را از قوای اتحادیه میهنی جدا کنیم، نیروی اتحادیه میهنی از دو هزار نفر هم تجاوز نمی‌کند.

اگر ارتش عراق و مزدورهایی مثل جاش‌های زباری (عشیرتی از کرد که سالهای سال است از دولت عراق پشتیبانی می‌کنند) را از نیروهای بارزانی جدا کنیم، تمام نیروی او هم به دو هزار نفر نمی‌رسد. بنابراین منتهای این نیروها طالبانی و بارزانی با هم دیگر دارای ۴ هزار نفر هستند. این تعداد در مقایسه با ۴ میلیون کرد عدد بسیار کمی است. این نشان می‌دهد که مردم کرد از این جنگ جدا هستند و هیچ منفعتی در ادامه آن ندارند. و بر عکس گذشته، از هیچیک از این دو جریان دفاع نمی‌کنند.

صدام حسین خیلی جانور خطرناکی است.

پناهجویان ایرانی در هلند خود را متشکل مینمایند

مجتبی بنی جمالی

دولت هلند در چند ماه گذشته سیاست خود را در قبال پناهجویان ایرانی به مرحله خشونت و ارعاب، و استرداد ارتقاء داده است. پناهجویان و پناهندگان مبارز ایرانی برای مقابله با این سیاست خود را در کمیته هماهنگی پناهجویان و پناهندگان ایرانی در هلند که تشکیلی سراسری، مستقل، دموکراتیک و پلورالیست است متشکل مینمایند. پافشاری از طرف وزارت دادگستری و اداره مهاجرت دولت هلند که فقط خطر اعدام و بطور مستقیم جنگ را دلالی قابل قبول برای پذیرش تقاضای پناهندگی اعلام نموده است، کنار گذاردن دلایل قطعی و قانع کننده ای است که امروزه مردم را وادار به ترک کشور خود مینماید.

دولت هلند یکی از قدیمی ترین طرفهای مبادلات بازرگانی و تجارت با ایران است. در طول جنگ هشت ساله ایران و عراق سیاست فروش و ارسال اسلحه به هر دو کشور را داشت و اکنون نیز روابط اقتصادی صمیمانه ای با دولت جمهوری اسلامی و تجار چپاولگر مسلمان آن دارد. دولت هلند، کارخانه های اسلحه سازی خود از قبیل زرادخانه نیروی دریای در نزدیکی شهر «دن هلدر» (شمال هلند) را، پس از شروع جنگ ایران و عراق که منجر به کشتار بیش از دو میلیون انسان بی گناه گردید، از ورشکستگی نجات داد و از این طریق میلیون ها دلار به خزانه اقتصاد خود واریز نمود. در دوران جنگ، دولت ایران به اسلحه و مهمات نیاز داشت و لاجرم اهمیتی در آن نمی دید که دولت هلند این کشور را «امن» و یا «غیرامن» اعلام نماید، پناهنده ایرانی را بپذیرد و یا نپذیرد. ولی اکنون این دولت در چارچوب قوانین سرمایه داری جهانی در روابط اقتصادی خود با کشورهای از قبیل هلند تعیین و تکلیف مینماید.

امروز دولت هلند با پایمال نمودن حقوق انسانی پناهجویان ایرانی از یکطرف سعی در بازپس گرفتن دستاوردهای مبارزات مردم کارگر و زحمتکش و روشنفکران هلندی در احقاق حقوق دموکراتیک، که یکی از دستاوردهای آن حق پناهندگی است، و از طرف دیگر وارد معاملات اقتصادی - نفتی با جمهوری اسلامی گردد.

حضور صدها شرکت تجاری ایرانی و تمرکز آن در شهر رتردام و ورود سفیر جدید ایران به هلند و تجارت بخشی از نفت ایران توسط شرکتهای خصوصی در این منطقه همگی بیان از یکسری تغییر و تحولات در روابط سیاسی - اقتصادی بین دو کشور است و قربانیان این تغییر و تحولات هشت

هزار پناهجوی ایرانی مستقر در کمپ های هلند میباشد.^(۱)

در نتیجه شرایط جدید، پس از ماهها نشست و فعالیت کمیته هماهنگی پناهجویان و پناهندگان ایرانی در هلند توسط پناهجویان و پناهندگان گرایشات مختلف سیاسی پایه گذاری و اهداف خود را در چهار نکته زیر خلاصه نمود:

۱- دفاع از حقوق و منافع پناهجویان و پناهندگان؛

۲- جلوگیری از دیپورت پناهجویان؛

۳- مبارزه علیه نقض حقوق بشر در ایران؛

۴- افشای سیاستهای سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی و دفاع از مبارزات مردم ایران.

این اهداف چکیده ای است از آنچه که این مبارزین در دستور کار خود قرار داده اند و وظایف خود را برای دسترسی به اهداف فوق این چنین فرموله نموده اند.

۱- ایجاد هماهنگی و تشکل بین پناهندگان و تشکلهای دیگر فعالین پناهندگی؛

۲- ایجاد رابطه با سازمانها و احزاب ضد راسیستی هلندی و غیر هلندی به منظور دفاع از پناهندگان؛

۳- سازماندهی، برپایی تظاهرات و تحقیق و آنالیز مسائل پناهندگی؛

۴- انتشار نشریه پناهندگی؛

۵- همکاری و اتحاد با پناهندگان سایر ملیتها؛

۶- اعتراض به مصوبات محدود کننده علیه خارجیان تحت عنوان شهروند درجه ۲؛

۷- تلاش در جهت بهبود شرایط زیستی در کمپ ها.

پس از فراخوان توسط بنیانگذاران این کمیته، در جلسه ای با حضور دهها نماینده از کمیته های کمپ ها، کمیته های شهری، سازمانها و نهادهای دموکراتیک و فعالین سیاسی و پناهندگی و سازمان زنان اجلاس گردید و اساسنامه این کمیته به تصویب همگانی رسید.

اکنون این کمیته فعالیتها و سیاستهای دفاعی خود را یکی پس از دیگری به مرحله آزمایش میگذارد و نخستین نتایج آنرا که همانا پیوستن پناهجویان و ایجاد کمیته های کمپ ها و عضویت در این کمیته هماهنگی است میتوان بوضوح مشاهده نمود. از طرفی دیگر دهها سازمان و حزب هلندی نیز اعلام همبستگی، همفکری و همکاری خود را با کمیته هماهنگی اعلام نموده و پیشنهادات مشخصی

برای فعالیتهای دفاعی در دوره آینده از طرف این جریانها برای بحث و بررسی ارائه گردیده است.

کمیته هماهنگی در مناطق مختلف هلند امکانات تدارکاتی و مالی با مباحثه و گفتگو با تشکلات هلندی را فراهم مینماید. جلسات سخنرانی و پرسش و پاسخ برای روشن نمودن افهان عمومی در مورد مسأله پناهندگی و اوضاع سیاسی - اقتصادی ایران تاکنون توسط اعضای این کمیته بر پا گردیده و بررسی تظاهرات های مختلف انجام گرفته است. همچنین این کمیته درصدد نشر آثار نویسندگان ایرانی و ترجمه آن به زبان هلندی میباشد که در حال حاضر دو کتاب از صمد بهرنگی و صادق هدایت در زیر چاپ میباشد. در تماس با مطبوعات هلندی کمیته موفق شد که اعلام موجودیت خود را از طریق حداقل پانزده روزنامه سراسری و شهری منتشر نماید. تماس با وکلای متخصص در مورد وضعیت پناهجویان ایرانی و ایجاد یک کمیته حقوقی متشکل از پناهجویان، اعضای کمیته هماهنگی و وکلای هلندی یکی دیگر از اقدامهای این کمیته میباشد. بخشی از فعالیتهای آتی این کمیته در ۱۲ نوامبر برپایی تظاهرات در مقابل دادگاه شهر «دنیوس» و در دسامبر تظاهرات در میدان مرکزی شهر آمستردام، گردهم آیی در روز جهانی حقوق بشر در مقابل پارلمان هلند، شهر لاهه و افتتاح مجسمه پناهنده گمنام در این شهر میباشد. مجموعه ای از سازمانهای زنان نیز در روز ۲۵

۱- تشدید سیاست ضد پناهندگی دولت هلند پناهجویان

مستقر در کمپ ها را بطور فاحشی قطب بندی نموده است.

بخشی که بخاطر نداشتن دلایل روشن و قانع کننده حتی

برای خود در این اردوگاهها مستقر بودند اکنون از طریق

پلیس هلند و سفارت ایران مدارک لازم برای بازگشت به

کشور را فراهم می کنند. دستهای دیگر بدلیل بی اعتمادی و

دل سردی به هرگونه تشکل و مبارزه دفاعی که نتیجه

شکست انقلاب بهمین و تجربه هفده ساله آنان است، دست

به اقدامات انفرادی از قبیل خودکشی و اعتصاب غذا زده و

سعی در ایجاد فضای ترحم در رودروئی با وزارت

دادگستری و امور مهاجرت را داشته و از این طریق

خواهان احقاق حقوق خود میباشند. و نهایتاً کسانی که

مقاعد به یافتن راه حل اجتماعی برای برون رفت از این

بن بست شده اند خود را در تشکل سراسری خود متشکل

مینمایند.

اطلاعیه

انسانهای آزاده، سازمانهای انساندوست: دولت هلند در یک اقدام بی سابقه برخلاف تمام گزارشات جوامع بین المللی از قبیل فرستاده مخصوص سازمان ملل (کاپیتورن)، عفو بین الملل، ۱ می ۱۹۹۶ ایران را «امن» اعلام میکند. پس از این تاریخ بدون احساس مسئولیت در مقابل جان انسانها، دهها پناهجو به ایران بازگردانده میشوند. تعدادی دستگیر و بدلیل غیر موجه در بازداشت بسر میبرند تا شرایط استرداد آنها به جمهوری اسلامی ایران فراهم گردد. تمام این اقدامات بر خلاف قوانین حقوق بشر است که دولت هلند در کنوانسیون ژنو در ۲۸ جولای ۱۹۵۱ آن را امضاء کرده است. امیر مظلوم برهان یکی از پناهجویان بازداشتی است که چند ماه قبل، بدلیل مقاومت سرسختانه در مقابل سفارت ضد بشری جمهوری اسلامی در زندان انفرادی بسر میبرد و مقامات هلندی تلاش میکنند به زور او را به ایران بازگردانند. این یک عمل ضد انسانی و ضد پناهندگی است. لذا ما از دولت هلند میخواهیم هرچه سریعتر به اقدامات ضد انسانی بر علیه پناهجویان خاتمه دهد و امیر مظلوم برهان را از زندان آزاد کند.

هیئت اجرایی کمیته هماهنگی
پناهجویان و پناهندگان ایرانی هلند

اعتراضیه سازمانهای زنان به پارلمان هلند استرداد پناهجویان را متوقف کنید!

اولین حرکت سازمانهای زنان در اعتراض به استرداد متقاضیان پناهندگی، با همکاری بخش زنان vrouwen in verde, vrouwenalliantie, PRIE, FNV و فعالین زن در مبارزه در هلند سازماندهی شد. سازمانهای مذکور با ارسال نامه ای خطاب به پارلمان هلند سیاست استرداد پناهجویان را محکوم نمودند و به ذکر شمه ای از اوضاع نا امن سیاسی و اجتماعی در کشورهایی چون اتیوپی، سومالی، زئیر، افغانستان و ایران که دولت هلند بر آنها مهر «امن» زده است، پرداخته اند. در این اعتراضیه همچنین خواسته شده است تا مواردی چون اعمال خشونت، فشار، ستم، سرکوب و آزار جنسی که عامل تقاضای پناهندگی بسیار از زنان است، بعنوان دلائل کافی برای پذیرش پناهندگان زنان به رسمیت شناخته شوند. این اکسیون ۲۵ نوامبر ۹۶ صورت میگیرد.

اجتماعی را نیز تدریجاً دگرگون و بغرنج تر خواهد کرد.

همبستگی بین المللی ایرانی و هلندی و سایر نیروهای مترقی بین المللی برای خشتی نمودن سیاستهای دولت هلند در امن اعلام نمودن ایران و افشای رژیم سرمایه داری و خفقان در ایران و دفاع از حقوق پناهجویان محور اصلی فعالیت ما در دوره آینده است. چنین فعالیت هایی از طریق ایجاد کمیته های دائمی در سطح هلند و سایر کشورهای اروپایی، مؤثر خواهد بود. ۲۰ اکتبر ۱۹۹۶



اطلاعیه

پناهجویان و پناهندگان:

دولت هلند با امن خواندن ایران در یک می ۱۹۹۶، بازگرداندن هزاران پناهنده و پناهجوی ایرانی را بر خلاف میلشان به جهنم جمهوری اسلامی تدارک دیده است. از تاریخ فوق دهها آکسیون اعتراضی بر علیه این تصمیم ضد بشری و غیر عادلانه توسط پناهندگان و پناهجویان ایرانی صورت گرفته است، که یکی از این موارد اعتصاب غذای انوشیروان احمدی یکی از اعضای کمیته هماهنگی پناهندگان و پناهجویان ایرانی میباشد. دولت هلند تنها در شرایطی از اقدامات ضد پناهندگی خود دست بر میدارد که با حرکت های جمعی ما روبرو گردد. لذا، ما از همه پناهندگان و پناهجویان و سازمانهای مترقی درخواست میکنیم که با حمایت از این پناهجو، مانع استرداد او به جمهوری اسلامی ایران شوند و خواهان رسیدگی به حق پناهندگی او هستیم.

ایران امن نیست!

اخراجها باید متوقف شوند!

هیئت اجرایی کمیته هماهنگی

پناهجویان و پناهندگان ایرانی هلند

آدرس تماس:

Postbus

111180 AL

Amstelveen

نوامبر روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان را در همبستگی با پناهجویان برگزار خواهند نمود. پس از جنگ دوم جهانی مردم مبارز و روشنفکران اروپا و آمریکای شمالی با شکست فاشیسم، دستاوردهای مهمی در عرصه حقوق دموکراتیک به حاکمیت کشورهای خود تحمیل نمودند که از آنجمله حق پناهندگی و کنوانسیون ژنو سال ۱۹۵۱ و موافقتنامه نیویورک در سال ۱۹۷۶ میباشد.

اکنون ۱۲۵ میلیون از جمعیت جهان که چهار میلیون آنرا پناهندگان تشکیل میدهند خارج از محل تولد خویش زندگی می کنند. اما نکته ای که قابل بررسی است و مربوط به پناهندگان سیاسی می شود در این است که در برخی کشورها کلیه معضلات اجتماعی-اقتصادی که عامل ایجاد آن رژیمهای سرمایه داری عقب مانده است و قادر به پاسخگویی و حل خواسته های اولیه مردم نیست در مواجهه با هر اعتراضی از طرف آنان دست به اعمال خشونت آمیز همچون زندان و شکنجه، ضرب و شتم و تحت پیگرد قرار دادن این معترضین مینماید. کشورهایی چون ایران، عراق، الجزایر، مراکش، تونس و اردون نمونه های بارز آن در منطقه خاور میانه میباشد. مردمی که از این پیامدها می گریزند همگی باید تحت پوشش حقوق پناهندگی سیاسی قرار گرفته تا قادر شوند خود را متشکل نموده و از این طریق برای سرنگونی این دیکتاتورهای خود را آماده نمایند و یا حداقل بتوانند از یک زندگی اجتماعی، بدون وحشت از خطر جانی برخوردار باشند.

مبارزه و یا اعتراض در اشکال مختلف علیه ناسرپریری های اجتماعی و نظام حافظ آن در کشورهای عقب مانده صنعتی دلیل زیربنایی برای همه پناهجویان در اجبار به ترک محل تولد خویش میباشد. تمرکز ثروت در برخی از نقاط جهان (اروپا و آمریکای شمالی) امکانات وجود دموکراسی پارلمانی را فراهم نموده، و واحد پول قویتر موجب حرکت میلیونی پناهجویان به این بخش جهان میباشد.

بسیار کسانی هستند که علیرغم حضورشان بر روی منابع سرشار طبیعی از قبیل نفت و گاز و معدن، زندگی شان در ایران بی شباهت به قحطی زدگان نیست و در واقع از نوعی قحطی گریخته اند، حتی زمانی که تنها انتخاب آنان بین ترک کشور و یا از بین رفتن بوده، دولت هلند (و دیگر کشورهای پناهنده پذیر) این مطلب را بدست فراموشی سپرده و حق پناهندگی از آنان را سلب کرده است. پناهندگان و پناهجویان مبارز ایرانی و مبارزین هلندی سعی در تغییر و دگرگونی این شرایط را دارند. کیفیت نوین ماحصل مبارزات دفاعی آنان خواهد بود که هویت داده های امروزی این معضل

خاطرات یک مارکسیست - لنینیست



خاطرات یک مارکسیست - لنینیست، دست نوشته‌ای است که بوسیله یکی از فعالین جناح چپ (جناح طرفدار تروتسکی)، به رشته تحریر در آمده است.

در شماره گذشته این خاطرات به آنجا رسیدم که استالین شروع به بسیج نیرو جهت سرکوب مخالفان خود در درون حزب نمود. در این رهاورد او از عده‌ای از بلشویک‌های قدرت طلب و ساتریست نظیر «کیوی شوف» استفاده کرد.

(قسمتهای گذشته این نوشته در شماره‌های پیشین کارگر سوسیالیست، چاپ رسیده‌است).

«کیوی شوف» که از پیرامونیان استالین بود، از لنین و تروتسکی بیش از همه، نفرت داشت. نفرت از این دو انقلابی بزرگ از روزهای اول قدرت شوروی شروع شد؛ کیوی شوف، بلشویک قدیمی، امیدوار بود که پست مهمی در اولین دولت شوروی به دست آورد. ولی سستی باو داده نشد. در شرایط آن زمان، بلشویکهای «تازه‌پا» از گروه مژریاتسی سابق، بلشویکهای قدیمی را که مناسب نیازهای انقلاب و یا وظایف انقلابی نبوده و بعد از پیروزی انقلاب اکبر در جستجوی مقامات مهم بودند، کنار زدند. توده اصلی بلشویک قدیمی در مراکز دورافتاده و در تمام روسیه به این آرزوی جاه طلبانه، یا به دسیسه بر ضد مژریاتسی و تروتسکی، تنها به این بهانه که آنها در کنگره ششم به حزب پیوسته بودند، غریبه بودند. توده‌های اصلی به لنین و تروتسکی خوش آمد گفته از آنها پشتیبانی کرده، برای ساختن دولت شوروی دست بدست هم داده، بدون ظاهر ساختن ترس، جانشان را در جبهه‌های جنگ داخلی فدا نمودند.

کیوی شوف چنین نبود. او به قسمتی کوچک به عنوان دبیر کمیته ایالتی حزبی «سامارا» منصوب شد و از آن راضی نبود. به زودی جنگ داخلی شروع شد و کیوی شوف سمتی دیگر یافت و به عضویت شورای نظامی دفاع «سامارا» منصوب شد. در جنگ شدیدی که بر سر سامارا و ولگا در گرفت، کیوی شوف عضو شورای نظامی، بزدلی و بی‌عرضگی نشان داد؛ او شهر سامارا را به ارتش سفید تسلیم کرد. به علت این خیانت تروتسکی او را خیانت‌کار خطاب کرد و اعلام نمود که او را به عنوان بزدلی و خیانتکاری تیرباران خواهد کرد.

لنین در این مورد از تروتسکی پشتیبانی کرده و زندگی کیوی شوف به نخی بند بود. فقط دست کور تقدیر او را نجات داد. ولی آینده ثابت کرد که او آدمی کینه‌جو بود. از آن زمان به بعد او دشمن

شخص لنین و تروتسکی گشت...

در سال ۱۹۲۳ در دوره بحث درون حزب، کیوی شوف در ازای دریافت مقام نزدیکتری به رهبری عالی کشور، بر علیه تروتسکی، از استالین و زینوویف پشتیبانی نمود. دلایل کیوی شوف بر علیه تروتسکی کاملاً شخصی بودند.

نفرت کهن وی از تروتسکی به علت رسوائی سامارا، او راحت نمی‌گذاشت. او در آشکار و نهان انتقام می‌گرفت.

او به طریق پستی از لنین انتقام کشید. هنگامیکه لنین مریض بود، خود او نامه‌ای به کمیته مرکزی نوشت و تقاضا نمود مقاله‌اش درباره رابکین در پرودا منتشر شود. لنین این مقاله را با اهمیت زیادی تلقی می‌کرد. این مقاله خطر فساد، دستگاههای دولتی و حزب را هشدار می‌داد.

در موقع بحث تقاضاهای لنین در کمیته مرکزی، کیوی شوف اجازه صحبت گرفت. او ادعا نمود که از نظر اصولی مخالف مقاله لنین در مورد مسئله رابکین می‌باشد زیرا که به عقیده او مقاله قادر به ایجاد اغتشاش در صفوف کارگران بود. در پایان کیوی شوف پیشنهاد نمود که فقط یک نسخه از پرودا با مقاله لنین چاپ شده و برای او فرستاده شود. مشکل است باور نمود ولی این حقیقت که این پیشنهاد وقیح و بی‌شرمانه برای افغال لنین مطرح شده بود نشانی از چگونگی رفتار کمیته مرکزی استالین است نسبت به رهبر بیمار. به دین وسیله کیوی شوف موزیانه انتقام سال ۱۹۱۸ را از لنین گرفت.

در سال ۱۹۳۵ - در زندان ورخن - اولسک زینوویف درباره آخرین انتقام کیوی شوف از تروتسکی برای من تعریف کرد. وقتیکه در سال ۱۹۲۹، استالین تصمیم گرفت که تروتسکی را از روسیه تبعید کند، او تقریباً از تمام دولتهای دنیا، غرب و شرق هردو، استعلام نمود که آیا آنها به تروتسکی پناهندگی سیاسی می‌دهند یا خیر. به استثناء ترکیه، تمام دولتهای دنیا از پذیرفتن تروتسکی به کشورشان خودداری کردند. ترکیه موافقت کرد، زیرا که تروتسکی رل سودمندی در سرنوشت ملی ترکیه بازی کرده بود. به عنوان کمیسر جنگ، تروتسکی بر علیه سلطان به رهبر شورشیان ترک، آتاتورک، کمکهای نظامی و اقتصادی رسانده بود. از روی سپاسگزاری، ترکیه، لنین و تروتسکی را به عنوان عضو افتخاری مجلس ترکیه انتخاب کرده بود. موقع بحث درباره تمایل ترکیه به پذیرفتن تروتسکی به خاک ترکیه در دفتر سیاسی، کیوی شوف عضو دفتر سیاسی پیشنهاد کرد که تروتسکی به

ترکیه تبعید نشود بلکه در روسیه تیرباران گردد حتی استالین در آن موقع به تیرباران کردن تروتسکی رای نداد و بخارین از حرفهای کیوی شوف بر خود لرزید.

در این رابطه، زینوویف اضافه نمود: کیوی شوف خوی فاسد و کینه‌جویی داشت، درست مانند کولاک‌ها که در دوران اشتراکی کردن از آنها سلب مالکیت شده و سپس به قدرت بازگشته باشند. و امروز، آن‌ها به تلافی گذشته کینه‌جویی می‌کند.

اغلب کولاک‌ها و یا «کولاکهای آینده» که استالین آنها را به میزان قابل ملاحظه‌ای در دستگاههای حزبی و دولتی جای داد، چنین بودند. برای سالهای زیادی آنها انتقام کشیدند و عده زیادی از گارد قدیمی بلشویک - و نیز کمونیستهای زیادی از اولین دهه بعد از (انقلاب) اکبر را به پای چوبه اعدام فرستادند.

کلید معمای مرگ اسرار آمیز کیوی شوف باید در همان جایی جستجو شود که کلید معمای مرگ بی‌موقع لنین، درگذشت فروزنه، مرگ تحریک‌آمیز کیروف و عده زیادی دیگر نهفته است. زمانیکه موقعش فرا رسد، حقیقت تاریخی در این مورد پاسخی برای نسل آینده خواهد داشت. در مورد کیوی شوف، با اطمینان فرض می‌کنیم که، با ولعی که در رسیدن به اوج قدرت داشت، رقیب خطرناکی برای استالین گردید. استالین در شخص کیوی شوف آدمی چون خود می‌دید برای این دو عنکبوت زشت در یک شیشه فضای کافی وجود نداشت و آن یکی دیگری را از هم درید. ■ ادامه دارد

مارکسیزم دوران ما

لئون تروتسکی

بخش دوم

نابرابری و استثمار

اما اگر کالاها بر مبنای مقدار کاری که برای تولید آنها بکار گرفته شده مبادله می‌شوند، پس چطور نابرابری از درون این برابری در می‌آید؟ مارکس این معما را از طریق آشکار ساختن طبیعت ویژه یکی از کالاها، که پایه همه کالاهای دیگر است، حل کرد: این کالا همانا نیروی کار نامیده می‌شود. سرمایه‌داری به عنوان صاحب ابزار تولید، نیروی کار را خریداری می‌کند. این نیروی کار مثل تمام کالاهای دیگر بر مبنای مقدار کاری که در آن نهفته است، ارزش‌گذاری می‌شود. یعنی، بر مبنای آن مقدار وسایل معیشتی که برای ادامه حیات و باز تولید نیروی کارگر، ضروری است. اما مصرف آن کالا-نیروی کار- شامل کار، یعنی، ایجاد ارزش‌های جدید، می‌شود. مقدار این ارزش‌ها بیشتر از آن ارزش‌هایی است که کارگر دریافت کرده و به مصرف بازتولید نیروی خود می‌رساند. سرمایه‌داری نیروی کار را برای استثمار آن خریداری می‌کند. سرچشمه نابرابری همین استثمار است.

بخشی از محصول که به مصرف معیشت خود کارگر می‌رسد را مارکس محصول تولید-لازم نامید. آن بخشی که کارگر اضافه بر این تولید می‌کند محصول-اضافی است. محصول اضافی یا بایستی توسط برده تولید می‌شد و یا برده‌دار از برده نگاهداری نمی‌کرد. محصول اضافی یا بایستی توسط رعیت وابسته به زمین تولید می‌شد، و یا رعیت‌مداری استفاده‌ای برای صاحبان زمین نداشت. محصول اضافی، بطور گسترده‌تری، توسط کارگر مزدبگیر تولید می‌شود، و الا سرمایه‌دار نیازی به خرید نیروی کار نمی‌داشت. مبارزه طبقاتی هیچ چیز دیگری نیست مگر مبارزه برای محصول اضافی. هر کسی که محصول اضافی را تصاحب می‌کند کنترل اوضاع در دست اوست، صاحب ثروت است، کلید کلیسا، دادگاه‌ها، علوم و هنر را در دست خود دارد.

رقابت و انحصار

روابط بین سرمایه‌داران، کسانی که کارگران را استثمار می‌کنند، از طریق رقابت، به عنوان سرچشمه اصلی پیشرفت سرمایه‌داری، تعیین می‌گردد. بنگاههای سرمایه‌داری بزرگ از مزیت

تکنیکی، مالی، سازمانی، اقتصادی و سیاسی، در مقایسه با بنگاههای کوچک، برخوردارند. هر چه مقدار سرمایه بیشتر باشد، استثمار تعداد بیشتری از کارگران میسر می‌گردد، و بطور اجتناب‌ناپذیری از این روند (استثمار) پیروز بیرون می‌آید. اساس غیرقابل تغییر تراکم و تمرکز روند سرمایه بدین صورت است.

رقابت در حالی که باعث تهیج روند پیشرونده تحول در تکنیک می‌شود، به تدریج منجر به از پا در آوردن نه تنها لایه‌های میانی، بلکه خود نیز می‌شود. در نهایت، از میان لاشه‌ها و نیمه لاشه‌های سرمایه‌داران کوچک و متوسط تعدادی خداوندگاران [سرمایه] که هر روز تعدادشان کمتر و قدرتشان بیشتر می‌شود، پدیدار می‌گردند. بنابراین، از درون یک رقابت "مشروع"، "دمکراتیک"، "مترقی"، بطور پا بر جایی یک انحصار "مضر"، "انگلی"، "ارتجاعی"، ظاهر می‌گردد. اهتراز آن در دهه ۸۰ قرن گذشته آغاز گردید، و در آغاز قرن حاضر به خود شکلی قطعی گرفت. اکنون پیروزی انحصار، آشکارا از سوی رسمی‌ترین نمایندگان جامعه سرمایه‌داری تصدیق شده است. دادستان سابق ایالات متحده آقای "هوور کاینگز" شکایت می‌کند که، رقابت به عنوان نفوذی مهارکننده، تدریجاً جایگزین شده و در حوضه‌های گسترده‌ای تنها "به عنوان یادآور زودگذر شرایطی که در مقطعی وجود داشت" باقی مانده است. اما موقعی که مارکس در روند پیش‌گویی مرض، مسئله انحصار را از گرایش‌های موروثی سرمایه‌داری استنتاج کرد، دنیای بورژوازی به رقابت به عنوان یک قانون ابدی طبیعت می‌نگریست.

هدف رقابت توسط انحصار، آغاز فروپاشی جامعه سرمایه‌داری را نشان می‌زند. رقابت انگیزه اصلی ابتکارگری سرمایه‌داری و توجیح تاریخی سرمایه‌دار بوده است؛ و به همین منوال، حذف رقابت باعث تبدیل شدن سهامداران شرکتها به انگلهای اجتماعی می‌شود. رقابت بایستی از درجه‌ای از آزادی‌ها همچون، فضای آزاد، رژیم دمکراسی، تجارت بین‌المللی، برخوردار باشد. انحصار، تا آنجا که ممکن باشد، به یک حکومت مقتدر، مرزهای تعرفه‌گمرکی، منابع مواد خام و عرصه بازاریابی (مستعمرات) "خود"، نیازمند است. کلام آخر در فروپاشی سرمایه انحصاری فاشیسم است.



تمرکز ثروت و رشد تضادهای طبقاتی

سرمایه‌داران و مدافعین آنها از هر طریقی سعی می‌کنند که وسعت تمرکز ثروت واقعی خود را از چشم مردم و مأمورین اداره مالیات پوشیده نگه دارند. در مقابل چنین مسئله واضحی، مطبوعات بورژوایی همواره کوشش می‌کنند تا در میان مردم توهم به توزیع "دمکراتیک" سرمایه‌گذاری را حفر کنند. روزنامه نیویورک تایمز، در رد مارکسیستها، اشاره می‌کند که در دنیا بین ۳ تا ۵ میلیون کارفرمای منفرد وجود دارد. شرکت‌های سهامی بیشتر از این ۳ تا ۵ میلیون کارفرما سرمایه در اختیار خود دارند، با این وجود ایالات متحده دارای "نیم میلیون بنگاه تعاونی" است. این نوع بازی با ارقام نه برای نشان دادن، بلکه برای پوشش گذاشتن بر مسائل آنطور که هستند، است.

از آغاز جنگ تا سال ۱۹۲۳ تعداد کارخانه‌ها در ایالات متحده از شماره فهرست ۱۰۰ به ۹۸/۷ تنزل کرد، در حالی که عمده تولید صنعتی از ۱۰۰ به ۱۵۶/۳ ارتقاء یافت. در طول سالهای شکوفایی (۱۹۲۳-۱۹۲۹) هنگامیکه به نظر می‌رسید همه در حال ثروتمند شدن هستند، تعداد مؤسسات [مالی] از ۱۰۰ به ۹۳/۸ تنزل یافت، در حلیکه رشد تولید از ۱۰۰ به ۱۱۳ رسید. با این وجود تمرکز مؤسسات بازرگانی دارای بنیه مادی قوی، خیلی بیشتر از تمرکز جوهر آنها، یعنی مالکیت آنان، است. همانطور که نیویورک تایمز به درستی مشاهده کرده

بزرگ قرار گرفته‌اند. بایستی قبول کنیم که قانون مارکسیستی تمرکز به طور عالی‌ای صحت خود را ثابت کرده است!

آیا آموزش مارکس منسوخ گردیده است؟

طبعاً مسئله رقابت، تمرکز ثروت و انحصار به این مسئله ختم می‌شود که در دوره ما تئوری مارکس همچون تئوری «آدام اسمیت» گویای صرفاً منافعی تاریخی است و یا تداوم آن از اهمیت برخوردار است. معیار پاسخ به این سؤال، ساده است. اگر تئوری به طور صحیحی مسیر تحول را درست تخمین بزند و آینده را بهتر از تئوری‌های دیگر مشاهده نماید، به عنوان پیشرفته‌ترین تئوری زمانه ما قلمداد خواهد شد، حتی اگر سالها از عمرش سپری شده باشد.

اقتصاددان مشهور آلمانی «ورنه سومبارت» Werner Sombart، کسی که در آغاز کارش مارکسیست بود اما پس از آن تمام جنبه‌های انقلابی آموزش‌های مارکس را رها کرد، بسویژه آن آموزش‌هایی که به مذاق بورژوازی خوش نمی‌آیند، در سال ۱۹۲۸ در آخر دوره فعالیتش کاپیتال مارکس را در مقابل کاپیتالیزم خود قرار داد، کتابی که به زبانهای مختلف ترجمه شده و شاید به عنوان بهترین بیان اعتذاری اقتصاد بورژوایی دوران اخیر شناخته می‌شود. پس از ستودن و قدردانی افلاطون گونه پایه تفکر نویسنده سرمایه «سومبارت» مینویسد: پیشگویی‌های مارکس عبارتند از: اول، بیچارگیی رو به افزون کارگر مزدی؛ دوم، «تمرکز» عمومی، همراه با از میان رفتن طبقه کارگر صنعتگر و دهقانان؛ سوم، فروپاشی فاجعه‌انگیز سرمایه‌داری. هیچیک از اینها رخ نداده است.

در مقابل این پیشگویی‌های غلط «سومبارت» پیشگویی‌های «صریحاً علمی» خود را قرار می‌دهد. طبق گفته او «سرمایه‌داری همواره به دگرگونی درونی خود، در همان جهتی که از قبل آغاز کرده است، ادامه خواهد داد. همانطور که کهن سال می‌گردد، هر چه بیشتر آرام‌تر، متین‌تر و منطقی‌تر می‌گردد. در اینجا سعی می‌کنیم صحت و سقم دو نظر فوق را، اگر چه در خطوط پایه‌ای، ثابت کنیم. مارکس و پیشگویی‌های فروپاشی فاجعه‌انگیز سرمایه‌داری و یا پیشگویی «سومبارت» که بنام کل اقتصاد بورژوایی، قول داده که مسائل به شکل «آرام»، «متین» و منطقی، تنظیم خواهند شد. خواننده با موافقت خواهد کرد که مسئله از ارزش تعمق برخوردار است.

ادامه دارد

ترجمه م. سهرابی

۹۰۰ درصد و حتی بیشتر رسید.

در سال ۱۸۴۰، هشت سال قبل از انتشار مانیفست توسط مارکس و انگلس، نویسنده مشهور فرانسوی Alexis de Tocqueville در کتاب خود بنام «دمکراسی در آمریکا» چنین نوشت: «ثروت عظیم به سوی ناپدید شدن می‌گردد، در حالی که شمار دارایی‌های کوچک افزایش می‌یابد.» این تفکر ابتدا در مورد ایالات متحده و سپس در مورد دمکراسی‌های نو پای دیگر، مثل، استرالیا و زلاند نئو، تکرار گردیده است. البته دیدگاه de Tocqueville در زمانه خود دارای اشتباهات زیادی بود. اما، تمرکز واقعی ثروت در آمریکا پس از جنگ داخلی در این کشور آغاز گردید، در مقطعی که de Tocqueville فوت کرد. در آغاز قرن حاضر در درصد جمعیت ایالات متحده بیش از نیمی از ثروت این کشور را در اختیار داشتند؛ در سال ۱۹۲۹ همین دو درصد مالک ۳/۵ ثروت ملی بودند. در همان حال درآمد ۳۶۰۰۰ فامیل ثروتمند به اندازه درآمد ۱۱۰۰۰۰ خانواده متوسط و فقیر بود. در طول بحران سالهای ۱۹۲۹-۱۹۳۳ مؤسسات انحصاری نیازی به صدقه مردم نداشتند؛ بر عکس، آنها خود را به سطحی بالاتر از تنزل عمومی اقتصاد ملی ارتقاء دادند. در طول احیاء بعدی صنعت زهوار در رفته آمریکا، به شکرانه خمیر مایه نظم نوین، انحصارات دو باره به سر شیرگیری هنگفتی پرداختند. تعداد بیکاران کاهش پیدا کرد، در بهترین حالت از ۲۰ میلیون به ۱۰ میلیون نفر رسید؛ در عین حال قشر بالای سرمایه‌داری - نه بیشتر از ۶ هزار نفر - سود سهام قابل توجه‌ای را به جیب زدند؛ و این آن چیز است که رابرت اچ. جکسون از طریق ارقامی که ارائه داشت ثابت کرد.

«فردیناند لاندبورگ» کسی که به خاطر وجدان مکتبی‌اش جزء اقتصاددانان محافظه‌کار به حساب می‌آید، در کتاب خود به مسئله‌ای اشاره کرد که به هیاهویی منجر گردید: «مالکیت ایالات متحده امروز در دست هرم قدرتی متشکل از ۶۰ تا از ثروتمندترین خانواده‌هاست که توسط ۹۰ خانواده دیگر با ثروت کمتر، پشتیبانی می‌شوند.» به اینها شاید بتوان ۳۵۰ خانواده دیگر را هم اضافه کرد که درآمدی بالغ بر ۱۰۰ هزار دلار در سال دارند. حاکمیت اصلی در دست ۶۰ خانواده اول است که نه تنها کنترل بازار، بلکه تمام اهرمهای حکومتی را هم در دست دارند. آنها حکومت واقعی هستند. حکومت پول در دمکراسی دلار».

بنابراین مفهوم مطلق، «سرمایه انحصارگرایانه» برای به قیمت پوست و خون جا افتاده است. به این معنی است که، مشتی خانواده که از طریق خویشاوندی و منافع مشترک، در چار چوب یک ایلگاری ویژه سرمایه‌داری به هم متصل گردیده و در ارتباط با ثروت اقتصادی و سیاسی یک ملت

است، در سال ۱۹۲۹ ایالات متحده دارای ۳۰۰ هزار شرکت تعاونی بود. تنها لازم است اضافه کنیم که ۲۰۰ تا از آنها، یعنی، ۰/۰۷ درصد از کل آنها مستقیماً ۴۹/۲ درصد سرمایه کل شرکت‌های تعاونی را کنترل می‌کردند. ۴۰ سال پس از آن این رقم به ۵۶ درصد رسید. و شکی نیست که در سالهای حکومت «روزولت» به رقم بیشتری رسیده است. در داخل این ۲۰۰ تا تعاونی اصلی حاکمیت دست اقلیتی کوچک است. یک کمیته مجلس سنا در فوریه ۱۹۳۷ فاش ساخت که در طول ۲۰ سال گذشته تصمیمات مربوط به بخش بزرگی از صنایع آمریکا توسط ۱۲ تا از بزرگترین تعاونی‌ها گرفته می‌شد. تعداد رؤسای این تعاونی‌ها تقریباً معادل تعداد وزرای کابینه ریاست جمهوری ایالات متحده است. اما این رؤسا به مراتب قدرتشان بالاتر از آن وزرای کابینه است.

همین روند را می‌توان در سیستم بانکی و بیمه مشاهده کرد. ۵ تا از بزرگترین شرکت‌های بیمه در ایالات متحده نه تنها شرکت‌های دیگر را بلکه، برخی از بانکها را بلعیده‌اند. تعداد کل بانکها عمدتاً از طریق به اصطلاح «یکی شدن»، تقلیل یافته است، اما در واقع اساساً بلعیده شده‌اند. در آمدها شدیداً گسترش یافته است. در بالای سر بانکها ایلگاری مافوق بانکها شکل می‌گیرند. سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی به شکل یک مافوق سرمایه مالی در هم ادغام می‌گردند. اگر فرض را بر این بگذاریم که تمرکز صنعت و بانکها در ۲۵ سال گذشته قرن حاضر به یک نرخ انجام گرفته باشند - در واقع نرخ سرعت این تمرکز در حال رشد است - در طول ۲۵ سال آینده انحصارات کنترل همه اقتصاد کشور را در اختیار خود قرار خواهند داد.

در اینجا به آمار و ارقام ایالات متحده رجوع شده زیرا، دقیقتر و قابل توجه‌تر هستند. روند تمرکز اساس - دارای کاراکتری بین‌المللی است. در طول تمام مراحل گوناگون سرمایه‌داری، از طریق فازهای سیکل‌های متصل به هم، از طریق همه رژیم‌های سیاسی، از طریق دوره‌های صلح و دوره‌های رو در رویی‌های نظامی، روند تمرکز همه ثروت‌ها در دست عده‌ای قلیلی که شمار آنها هر روز کمتر می‌شود، در گذشته ادامه داشته و تا نهایت ادامه خواهد یافت. در طول سالهای جنگ بزرگ، هنگامیکه ملتها به خونریزی یکدیگر مشغول بودند، هنگامیکه بدنه سیاسی بورژوازی زیر آوار سنگین قروض ملی خرد شده بود، هنگامیکه سیستم‌های مالی در گرداب فرو رفته و طبقه متوسط را هم با خود به کام آن کشیده بودند، انحصارگران از قتل خون انسانها به انباشت سودهای بی‌سابقه مشغول بودند. پر قدرتمندترین کمپانیهای ایالات متحده در طول سالهای جنگ سرمایه‌های خود را دو، سه، چهار برابر و بیشتر کردند و سود سهام آنها به ۴۰۰، ۳۰۰،

Selected articles of this issue:

- * On Presidential Election
- * New Order in Iraqi Kurdistan
- * Critique of Workers' Communist Party on Nations' Self-determination
- * Situation in Afganistan
- * Refugees in Turkey and Holland

بهای اشتراک:

اروپا معادل ۱۰ پوند سایر نقاط ۳۰ دلار
حواله پستی با نام IRS و به نشانی بانکی
زیر ارسال شود:
IRS, Nat West Bank,
(60-17-04) A/C:13612271
86 High Street, Potters Bar
Herts, EN6 5AA ENGLAND.

- صفحات این نشریه بر روی مبارزان
سوسیالیست جنبش کارگری باز است.
- تنها مقالات با امضای «هیئت مسئولین»
منعکس کننده نظریات «اتحادیه» است.
- هیئت مسئولین خود را در اصلاح مقالات
رسیده آزاد می‌داند.

شماره تلفن و فکس

۳۷۷۳ ۲۴۹-۱۷۱ (۴۴)

Tel & Fax: (44) 171-249 3773

نشانی ما:

Our address:

I.R.S., P.O.BOX 14,
POTTERS BAR,
HERTS, EN6 1LE,
ENGLAND.

کارگر سوسیالیست

نشریه

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران
زیر نظر: هیئت مسئولین
شماره ۳۸ - سال ششم - آبان ۱۳۷۵

اهداف عمومی ما

■ مبارزه در راستای سرنگونی رژیم
سرمایه‌داری حاکم بر ایران، از طریق
اعتصاب عمومی سیاسی و قیام
مسلحانه.

■ تلاش در جهت ایجاد شوراهای
شهری و روستائی و تحقق خواست
کنترل کارگران و دهقانان فقیر بر تولید و
توزیع، ایجاد و گسترش هسته‌های
کارگری سوسیالیستی و تقویت «اتحادیه
سوسیالیست‌های انقلابی ایران» برای
احیای حزب پیش‌تاز انقلابی ایران.
گسترش کمیته‌های مخفی عمل در
واحدهای اصلی اقتصادی، صنعتی و
روستائی.

■ دفاع از حق کلیه ملل ستم دیده برای
تعیین سرنوشت خود تا سرحد جدائی و
تشکیل دولت مستقل. مبارزه برای رفع
هرگونه تبعیض عقیده، جنس، نژاد و
مرام. دفاع از تشکیل مجلس مؤسسان
دمکراتیک مستکی بر ارگان‌های
خود-سازماندهی زحمتکشان؛ و مبارزه
برای ایجاد و گسترش تشکلهای مستقل
کارگری همراه با دمکراسی کارگری.

■ مبارزه در راه تشکیل «جمهوری
شورائی» کارگران و دهقانان فقیر به مثابه
تنها رژیم پاسخ دهنده به مسائل انقلاب.
■ تلاش در راستای احیای حزب پیش‌تاز
انقلابی بین‌المللی، برای سرنگونی
سرمایه‌داری و امپریالیزم جهانی و
تشکیل جامعه سوسیالیستی.
■ دفاع از مبارزات انقلابی طبقه کارگر
در سطح جهانی.

با نشانی‌های زیر نیز می‌توانید
با ما مکاتبه کنید:

● آلمان:

Redaktion VORAN
HANSA-RING 4
50670 KOLN
GERMANY

● هلند:

OFFENSIEF
POSTBUS 11561
1001 GN AMSTERDAM
NETHERLANDS

● سوئد:

OFFENSIV
BOX 374
123 03 FARSTA
SWEDEN

نشر کارگری سوسیالیستی

انتشار داده است

■ آثار لئون تروتسکی

- تاریخ انقلاب روسیه
- برنامه انتقالی
- انقلابی که به آن خیانت شد
- بین‌الملل سوم پس از لنین
- لنین جوان
- انقلاب مداوم
- کمون پاریس
- نتایج و چشم‌اندازها
- یادداشت‌های روزانه

دیدگاه سوسیالیزم انقلابی

شماره ۱۱:

در باره حزب پیش‌تاز انقلابی...

شماره ۲:

در دفاع از مارکسیزم.....

شماره ۳:

در باره مفهوم سوسیالیزم.....